

# رشد جوان



ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
دانش آموزان دوره متوسطه دوم  
دوره سی و چهارم / مهرماه ۱۳۹۷  
شماره بی‌دربی ۲۸۴ / ۴۸ صفحه / ۱۵۰۰۰ ریال

## گوشت آزمایشگاهی

همبرگرهایی که با کشت سلول‌های بنیادی تولید می‌شود

## لیگ قهرمانان جوان

در مسابقه سرگرمی‌های رشد جوان شرکت کنید

## رشته نرم افزار، بدون فوتوشاپ

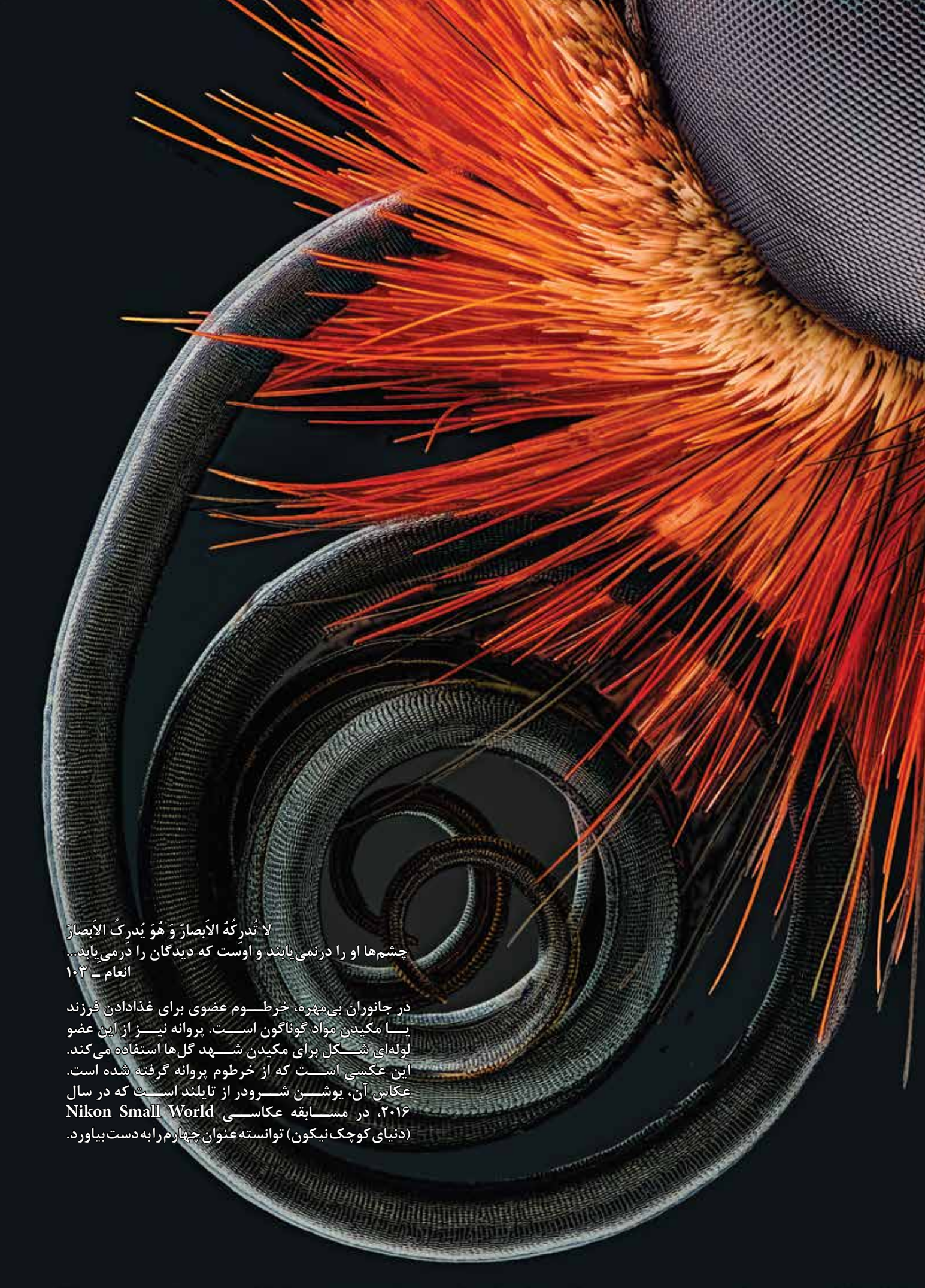
آشنایی با ویژگی‌ها و آینده شغلی رشته مهندسی نرم افزار



# لحظه شگفت‌انگیز آهان!

چگونه فکرهای مان را به ایده‌های به‌دردهخور تبدیل کنیم؟!  
استارت آپ چیست و باشگاه‌های کارآفرینی دقیقاً چه کار می‌کنند؟





لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ  
چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را در می‌یابد...  
انعام - ۱۰۳

در جانوران بی‌مهره، خرطوم عضوی برای غذا دادن فرزند  
با مکیدن مواد گوناگون است. پروانه نیز از این عضو  
لوله‌ای شکل برای مکیدن شهد گل‌ها استفاده می‌کند.  
این عکسی است که از خرطوم پروانه گرفته شده است.  
عکاس آن، یوشن شرودر از تایلند است که در سال  
۲۰۱۶، در مسابقه عکاسی Nikon Small World  
(دنیای کوچک نیکون) توانسته عنوان چهارم را به دست بیاورد.





۲ گوی و میدان

۴ ایران شگفت انگیز

۶ هنرستان

۸ رشد فکری

۱۰ چراغ راهنما

۱۲ زیر ذره بین

۱۶ پیشنهاد های ویژه سراسر

۱۸ آشنایی با رمان های معروف ایرانی

نشانه

پاتوق علم

پاتوق ادبیات

۲۹

پاتوق طنز

۳۹

مدیر مسئول: محمد ناصری  
شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا):  
علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان،  
مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی، شاهده شفعی،  
سیدکمال شهبانو، احمد عربلو، کاظم طلائی، شکوه  
قاسم‌نیا، آفسانه موسوی‌گرم‌رودی، ناصر نادری، بابک  
نیک‌طلب، محبت‌الله همتی و حبیب یوسفزاده

دبیر مجله: سیدامیر سادات موسوی  
دستیار دبیر: اشرف‌سادات کلای  
طراح گرافیک: وحید حقی  
ویراستار: ریحانه کلهر  
طرح جلد: مرتضی آذرخیل

شمارگان: ۷۳۰۰۰ نسخه  
نشانی دفتر مجله:

تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶  
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴  
تلفن: ۸۸۴۹۰۹۶ - ۸۸۴۹۰۹۶ - ۸۸۴۹۰۹۶  
پيامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

فضای مجازی: @iRoshd  
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران - صندوق پستی  
۱۵۸۷۵/۶۵۸۴ تلفن: ۸۸۴۹۰۹۶  
www.roshdmag.ir  
صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۲۳۳۱  
تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۶۷۳۰۸



نقشه راه

## لحظه شگفت انگیز آهان!

«آهان! فهمیدم!» چه لحظه درخشانی. ساعت‌ها فکر می‌کنی و فکر می‌کنی، ولی هیچ چیز به ذهنت نمی‌رسد. می‌خواهی یک قضیه هندسی را اثبات کنی یا دنبال سوژه جذابی برای داستان‌نویسی می‌گردی، یا به این فکر می‌کنی که چطور از مرحله سخت بازی کامپیوتری‌ات عبور کنی...، فرقی نمی‌کند کدام یک از این‌ها؛ مهم این است که در آن لحظه همه راه‌های جهان بن‌بست است. داری دیوانه می‌شوی. می‌خواهی کلمات را بکوبی به دیوار. در اوج ناامیدی هستی، اما ناگهان ایده‌ای به ذهنت می‌رسد: آهان! فهمیدم!

شبیه یک جرقه. یک اتصال کوتاه. آهان! وای چقدر عجیب و دوست‌داشتنی. ناخودآگاه، لبخند روی لب‌هایت می‌نشیند. چشم‌هایت برق می‌زند و برای کسری از ثانیه احساس می‌کنی پادشاه تمام جهان هستی.

معلمی را می‌شناسم که توصیف جالبی از این لحظه‌ها می‌کرد. می‌گفت: «وقتی می‌بینم دانش‌آموزانم خودشان چیزی را کشف می‌کنند و ناگهان چشم‌هایشان برق می‌زند، به آن‌ها می‌گویم: بچه‌ها، این لحظه‌هایتان را جمع کنید و به من بدهید. من با این‌ها برق تولید می‌کنم.»

به‌نظر من از تمام دوران تحصیل، همین لحظه‌ها هستند که باقی می‌مانند. همین لحظه‌ها هستند که تا آخر عمر کاربرد دارند: برای ادامه تحصیل، پیدا کردن شغل خوب، پیشرفت در محیط کاری و اجتماعی و حتی اینکه در آینده آدم پول‌داری بشویم. بعضی‌ها تلاش می‌کنند که ما را به آدم‌های گوش‌به‌فرمان تبدیل کنند. آدم‌هایی که مثل ربات همه‌چیز را حفظ می‌کنند و فقط بلدند از دستور دیگران اطاعت کنند. در حالی که انسان با فهمیدن‌ها و اکتشاف‌هایش انسان است. می‌دانم سخت است، اما بیایید مقاومت کنیم. بیایید اجازه ندهیم هیچ چیزی در زندگی‌مان جای «آهان»‌هایمان را بگیرد.





# همه چیز دربارهٔ بازی‌های آسیایی

## ■ مهدی زارعی

بازی‌های آسیایی، مجموعه رقابت‌هایی است که هر چهار سال یک بار و در فاصلهٔ زمانی بین دو المپیک، در قارهٔ آسیا برگزار می‌شود. در این مسابقات، همان طور که از نام آن مشخص است، تنها کشورهای قارهٔ آسیا حاضرند. هجدهمین دورهٔ این رقابت‌ها چند هفته قبل در جاکارتا و پالمبانگ، دو شهر کشور اندونزی، برگزار شد و ورزشکاران کشورمان نیز در این مسابقات درخشیدند.

## چرا «بازی‌ها»؟

چرا به این مسابقات می‌گوییم «بازی‌های آسیایی» و نمی‌گوییم «مسابقات آسیایی»؟ استفاده از عبارت «Asian games» برای این رقابت‌ها بی‌دلیل نیست و از ورزشکاران می‌خواهد که به این رقابت‌ها نه فقط از دید نوعی رقابت ورزشی، بلکه از جنبه‌های دیگر نیز نگاه کنند؛ جنبه‌هایی چون بازی، سرگرمی و البته دوستی با ورزشکاران کشورهای دیگر که از نقاط مختلف آسیا به محل برگزاری مسابقات سفر کرده‌اند. همیشه در این مسابقات، دوستی ارزشمندتر از هر چیز دیگری است؛ حتی مدال‌های رنگارنگ. با این توضیح می‌توانید بگویید چرا در سطح جهانی نیز کسی از عبارت «مسابقات المپیک» استفاده نمی‌کند و همه می‌گویند: «بازی‌های المپیک»؟

## مهم‌ترین ورزش‌ها

شاید شما طرفدار سرسخت فوتبال باشید؛ شاید عاشق والیبال و شاید هم دوستدار بسکتبال و به نظرتان این رشته‌ها جذاب‌ترین مسابقات ورزشی باشند. اما در بازی‌های آسیایی و المپیک، این مسابقات چندان اهمیتی ندارند. زیرا این طور نیست که اگر یک تیم فوتبال قهرمان آسیا یا المپیک شود، در جدول مدال‌ها ۲۲ مدال طلا به نام کشور قهرمان ثبت شود؛ بلکه فقط یک مدال طلا در جدول برای این تیم ثبت می‌شود. به این ترتیب، اگر یک دوندۀ سرعت دو، طلای صد متر و دویست متر را از آن خود سازد، کشورش در جدول بالاتر از کشوری قرار می‌گیرد که فقط یک قهرمانی در فوتبال یا یک رشتهٔ تیمی دیگر کسب کرده باشد. به همین دلیل، کشورهای قدرتمندی چون چین، کرهٔ جنوبی و ژاپن همیشه سعی می‌کنند به رشته‌های مادر، مانند دوومیدانی و شنا و ژیمناستیک، توجه کرده و بیشترین مدال‌ها را کسب کنند؛ جایی که ورزشکار به‌تنهایی می‌تواند در چند مسابقه صاحب مدال شود.

## تعداد مدال مهم نیست!

به نظر شما اگر کشوری صاحب تنها یک مدال طلا باشد و کشور دیگری برندهٔ صد مدال نقره و برنز، جایگاه کدام‌یک در جدول مدال‌ها بالاتر است؟ شاید احساس کنید که چندین مدال نقره می‌تواند ارزش یک مدال طلا را داشته باشد و به این ترتیب، کشور دوم را بالاتر بداند؛ اما در بازی‌های آسیایی و المپیک «مردوبیت» مدال مهم است نه تعداد. به همین دلیل، کشوری که یک طلا برده، بالاتر از کشور بدون طلا قرار می‌گیرد. حالا به نظرتان، کشوری با دو نقره بالاتر می‌ایستد یا کشوری با یک نقره و پنجاه برنز؟

در خط زمان زیر مشاهده می‌کنید که همهٔ اعداد با گذشت زمان رشد کرده‌اند و این نشان‌دهندهٔ گسترش علاقهٔ مردم به بازی‌های آسیایی است. علاقه‌ای که سبب شده تا اعتبار مسابقات روزبه‌روز افزایش یابد و کشورهای بیشتری به شرکت در بازی‌ها متمایل شوند.



شروع ←





18<sup>th</sup> ASIAN GAMES  
**Jakarta  
Palembang  
2018**

۱۴

**نقشه اهمیت‌تی ندارد!** اگر در بازی‌های آسیایی به دنبال کشورهایی همچون ترکیه، آذربایجان و ارمنستان می‌گردید، به‌تراست هرچه سریع‌تر این جست‌وجو را متوقف کنید. هرچند آذربایجان و ارمنستان در شمال غربی ایران قرار دارند، از زمان شکل‌گیری این کشورها، سازمان‌های ورزشی‌شان، دراروپا ثبت‌نام کردند و الان هم تیم‌هایشان در مسابقات اروپایی حضور دارند. ترکیه نیز با اینکه ۹۷ درصد خاکش در آسیاست، در مسابقات اروپایی شرکت می‌کند. درست مثل روسیه! از طرف دیگر، قزاقستان در بازی‌های آسیایی حضور می‌یابد؛ ولی فدراسیون فوتبال این کشور در اروپا ثبت‌نام کرده و به این ترتیب خبری از حضور قزاقستان در بازی‌های فوتبال آسیا نیست. پس انتظار نداشته باشید هر کشوری که در آسیا یا در نزدیکی کشورمان قرار دارد، در مسابقات آسیایی شرکت کند.

۵

**مدال‌های نامساوی در جدول مدال‌ها**

چهار سال پیش در بازی‌های آسیایی اینچئون در کره جنوبی، ۴۳۹ مدال طلا به قهرمانان رسید. حدس می‌زنید تعداد مدال‌های نقره و برنز چند تا بود؟! حتماً می‌گویید ۴۳۹ تا. ولی نه! ۵۷۷ مدال برنز به نفرات سوم داده شد. دلیل این امر، ساده است. زیرا در رشته‌هایی مثل کشتی، بوکس، جودو و... دو ورزشکار به صورت مشترک مقام سوم را به دست می‌آورند. البته گاهی اوقات، رکورد دو ورزشکار در دوومیدانی، شنا و... کاملاً مساوی می‌شود و به هر دو مدالی یکسان داده می‌شود؛ حتی اگر طلا باشد.

**«رشته‌ها» و «ماده‌های» مسابقه**

«در بازی‌های آسیایی ۲۰۱۸ در جاکارتا، رقابت‌ها در ۴۰ رشته و ۴۶۲ ماده ورزشی برگزار شد.» به نظر تان این جمله چه معنایی دارد؟ در حقیقت «ماده» زیرمجموعه‌ای از رشته است. مثلاً «دوومیدانی» رشته‌ای ورزشی است که شامل رقابت‌هایی چون دوی صدمتر و دویست متر، پرتاب نیزه و دیسک، پرش ارتفاع، پرتاب وزنه و... می‌شود. هریک از این رقابت‌ها، ماده‌ای از رشته دوومیدانی است. با توجه به اینکه بیشتر رشته‌های انفرادی شامل ماده‌های مختلف هستند، همواره تعداد ماده‌های برگزار شده در بازی‌های آسیایی بیشتر از رشته‌های برگزار شده است.

۹

- ورزشکاران شرکت‌کننده در بازی‌ها
- تعداد کشورهای شرکت‌کننده
- مسابقات برگزار شده

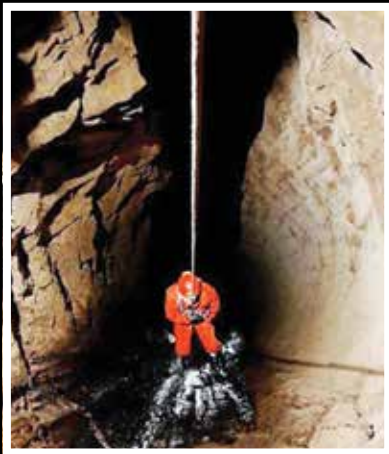






# عمق ماجرا

آشنایی با چاه غارهای شگفت انگیز ایران



کرده، فرود در آن دشوار و نیازمند مهارت‌های صخره‌نوردی و غارنوردی است. بالاخره سومین غار اعجاب‌آور منطقه کوهستان پراو، غاری است تازه کشف‌شده به نام «قلاء» (Ghala) یا همان کلاغ به لهجه کرمانشاهی. این غار دومین تک‌چاه عمیق و یک پارچه جهان است که تا امروز ۵۶۲ متر از عمق آن شناسایی شده است. دهانه غار قلاء تا غار پراو، حدود ۵ کیلومتر و تا غار جوجار، نزدیک به ۴/۵ کیلومتر فاصله دارد. بنابه گفته کاشف قلاء، این امکان وجود دارد که این غارها در عمق‌های پایین‌تر به یکدیگر متصل و با تشکیل سیستمی پیچیده، به غار زیرزمینی بسیار بزرگی با دریاچه و حوضچه‌های آبی تبدیل شده باشند که حتی امکان غواصی در آن وجود داشته باشد. از ویژگی‌های قلاء آن است که درون آن ابر ایجاد می‌شود و اکوسیستمی کاملاً ویژه دارد.

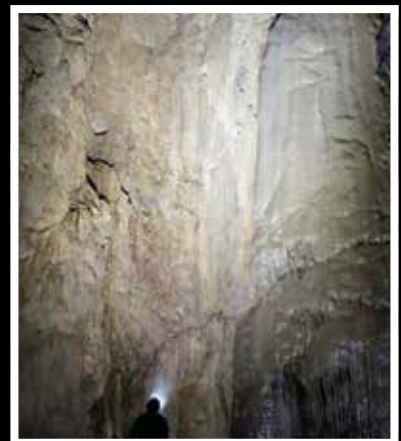
عمق این چاه‌غار است. پراو نزدیک به ۷۵۲ متر عمق دارد؛ البته این عمقی است که تاکنون غارنوردان توانسته‌اند در آن پایین بروند. برخی معتقدند که امکان دارد در نتیجه تحقیقات بیشتر، عمق این غار تا ۲۶۰۰ متر هم برسد. غار پراو مکانی خطرناک است که بدون آمادگی جسمانی و داشتن لوازم و تجهیزات مناسب و همراه و راهنما، اصلاً نباید به آن وارد شد. تا امروز به دلیل بی‌احتیاطی، پنج نفر جان خود را در این غار از دست داده‌اند. در عمق ۴۰۰ تا ۶۰۰ متری در این غار، حشرات ریزی به نام «عقرب کاذب» وجود دارد و نیز حشره دیگری که به نام «شبح‌غار» معروف است.

غار بعدی، غار «جوجار» (Jojar) است. این غار در شمال کوهستان پراو و در غرب قلعه شاولان در استان کرمانشاه قرار دارد. تا امروز حدود بیش از ۸۰۰ متر از عمق جوجار کشف شده است. درون این غار، چند چشمه و سفره آب زیرزمینی و حوضچه‌های آب سرد و معابر یخی وجود دارد. تیم کاشف این غار هنوز نتوانسته‌اند از آن به‌طور کامل نقشه‌برداری کنند. جوجار، به‌عنوان عمیق‌ترین غار چاه ایران و دومین غار عمیق جهان شناخته شده است. هرچند جوجار توجه غارنوردان جهان را بسیار به خود جلب

■ ناز بلاناظمی

از غارها چه می‌دانید؟ آیا تا به حال درون یک غار رفته‌اید؟ بیشتر ما غارها را به شکل دالان‌های تاریک می‌شناسیم که در دل کوه‌ها جای دارند. غارنوردان معتقدند که تعداد بسیار زیادی غار در ایران وجود دارد که تعداد کمی از آنها برای عموم شناخته شده است. همه این غارها بی‌تردید دیدنی و شگفت‌آورند، اما غارهایی که می‌خواهیم به شما معرفی کنیم با بقیه غارها تفاوت بسیار دارند. این غارها به نام «غارچاه» یا «غارهای عمودی» معروف‌اند؛ یعنی شما برای دیدن از این غارها باید درون‌شان فرود بیایید. یعنی به جای طی یک راه افقی، باید با لوازم و ابزارهایی مانند لوازم صخره‌نوردی و سایر تجهیزات، به داخل این غارها فرو بروید. در ایران به‌ویژه در کوهستان‌ها یا اطراف کرمانشاه، تعدادی از این غارچاه‌ها وجود دارد که بسیار منحصر به فرد، شگفت‌آور و البته بسیار خطرناک‌اند.

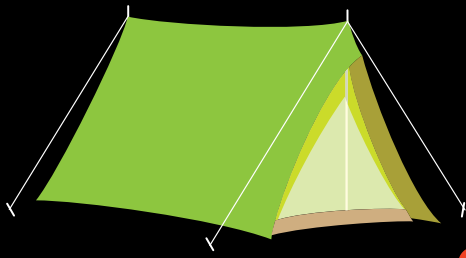
ابتدا باید از غار «پراو» (Parau) بگوییم که در کوهستانی به همین نام در استان کرمانشاه قرار دارد. پراو در زبان کرمانشاهی یعنی «پر آب»؛ اما غارنوردان کاشف به این غار لقب «اورست غارهای جهان» را داده‌اند. دلیل این نام‌گذاری،





محل تابشت برف و یخ و تشکیل  
یخچال طبیعی در دهانه غار.

یخچال



ایوان سنگی طبیعی در عمق  
۲۰۰ متری که به عنوان کمپ  
اول و محل استراحت تعیین  
شده است.

کمپ

۲۰۰ متر



ایوان سنگی طبیعی بزرگ در عمق  
۴۰۰ متری که برای استراحتگاه و  
کمپ دوم تعیین شده است

سکو

۴۰۰ متر

عمق شناسایی شده توسط  
کاشف غار آقای سورنی نیا تا  
زمان نگارش مقاله.

۵۰۰ متر

۴۳۵ متر

نقشه ای از غار قلاء و مقایسه  
عمق آن با ارتفاع برج میلاد. برج  
میلاد ۱۰۰ متر کوتاه تر از بخش  
شناسایی شده این غار است.





# سوخت و ساز

## هنر سوخت‌نگاری روی چوب

■ ریحانه کریمی

ویل دورانت می‌گوید:

«آنجا که طبیعت توقف می‌کند، هنر آغاز می‌شود.»

وقتی زندگی درختی در بستر طبیعت توقف کرد، هنرمندی خالق پایان نمی‌پذیرد؛ بلکه بستری فراهم می‌آورد برای ایجاد هنری نو. درخت بی‌جان، با گرمای احساس هنرمند نقشی می‌پذیرد بی‌بدیل و نقشی که دست هنرمند با حرارت بر چوب می‌زند، هنری را در ادامه هنر پروردگار پدید می‌آورد.

و این موهبتی است که پروردگار در وجود آدمی به ودیعه نهاده است؛ دست نقش می‌زند و حرارت، تن چوب را می‌سوزاند و تقدیر، درخت را ماندگار می‌کند و وسعت روح بزرگ درخت، برای همیشه در قاب ابدی می‌شود و چشم‌های جست‌وجوگر هنر را گرم می‌کند.

هنر، گامی است از طبیعت به سوی لایتناهی.

هنر سوخت‌نگاری، هنر ایجاد نقوش روی اجسامی مانند چوب، چرم، کاغذ و... است. این طرح و نقش‌ها را به‌وسیله ابزار فلزی ایجاد می‌کنند و متداول‌ترین آن‌ها هویه است. در سوخت‌نگاری روی چوب، با استفاده از حرارت هویه و تکنیک‌های خاص، از قبیل تغییر دما و تغییر سرعت حرکت دست، طیفی از رنگ قهوه‌ای روی چوب پدید می‌آورند که جلوه و زیبایی خاصی دارد و طرحی ماندگار و منحصر به فرد می‌آفریند.



### وسایل مورد نیاز:

۱. هویه ۴۰ یا ۶۰ وات
۲. چوب مناسب با رنگ روشن
- سنبلاده خورده و صاف و یکدست
۳. کاغذ پوستی
۴. مداد و پاک‌کن



از انجام این کار هنری لذت ببرید و به خاطر داشته باشید  
آهنه باعث زیباتر شدن اثر هنری تان می‌شود، تمرین است.

## شیوه سوخت نگاری روی چوب



۴. نوک هویه را کمی سنباده آهن بکشید تا تیزی اولیه را از دست بدهد و کمی نرم تر شود.



۱. طرح را روی کاغذ پوستی بکشید. بهتر است برای شروع از طرح‌های ساده شروع کنید تا از انجام دادن کار لذت ببرید.



۵. خطوط اصلی طرح را به وسیله حرکت یکنواخت هویه بسوزانید تا رنگ بگیرد.



۲. کاغذ پوستی را برگردانید. طوری که طرح مدادی روی چوب بیفتد. سپس کاغذ پوستی را با چسب کاغذی روی چوب ثابت کنید.



۶. برای ایجاد سایه‌های پررنگ و کم‌رنگ و سایه‌های محو، با فشار ملایم دست و حرکت رفت و برگشت هویه، رنگ چوب را تغییر دهید.



۳. با ناخن روی کاغذ پوستی بکشید تا طرح روی کاغذ، روی چوب بیفتد. فشار دست به اندازه‌ای باشد که خطوط طرح، به صورت پررنگ منتقل نشود.

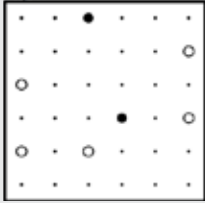




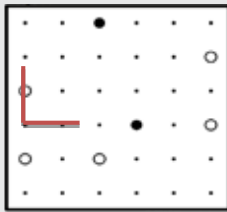
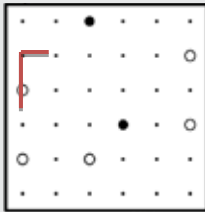
# لیگ قهرمانان جوان

معدومعین اصغریان، هوشنگ شرفی  
 در لیگ سرگرمی های جوان شرکت کنید.  
 هرچه به سرگرمی های بیشتری پاسخ دهید، امتیاز بیشتری کسب می کنید.  
 مهلت ارسال پاسخ ها تا پایان آزمون ۱۳۹۷ خواهد بود.

## پازل Masyu

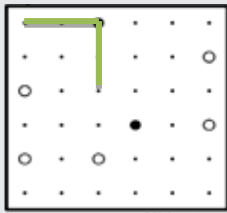
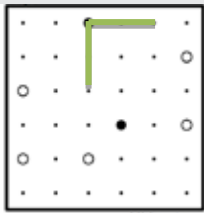
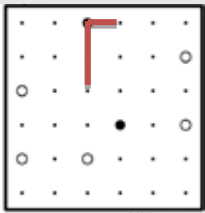


هدف در این پازل، رسم یک حلقه ساده بسته است که فودش را قطع نکند. این حلقه، از تعدادی خط عمودی و افقی تشکیل شده که از دایره های سفید و سیاه می گذرند؛ اما قوانین عبور خطها از این دایره ها با هم متفاوت است.  
 ● دایره های سفید: خطی که از یک دایره سفید می گذرد، باید مستقیماً از آن عبور کند. البته بلافاصله بعد از آن از دایره سفید، باید از یکی از نقطه ها نود درجه بپیچد. مثل یکی از حالت های زیر.

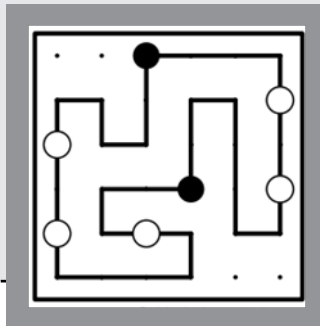


البته اشکالی ندارد اگر خط گذرنده از یک دایره سفید، از هر دو طرف قبل و بعد از آن، بپیچد.

● دایره های سیاه: وقتی خط از دایره سیاه می گذرد، باید در محل همان دایره تماماً بپیچد و برعکس دایره سفید، خط گذرنده حق ندارد تا یک نقطه بعد از دایره سیاه بپیچد. به چند حالت درست و غلط در شکل های زیر نگاه کنید.



✓ خط های سبز درست  
 ✗ خط قرمز نادرست



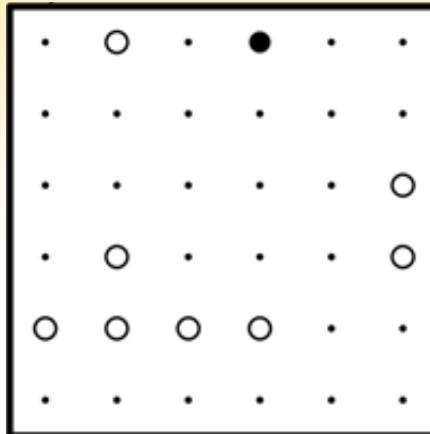
حل پازل بالا

شروع صعود

شماره ۱  
 نوع: پازل  
 ۲۰ امتیاز

۱۵ دقیقه

زمان پیشنهادی



در دامنه

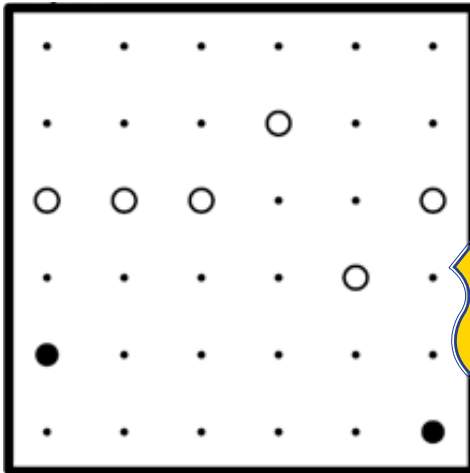
شماره ۲

نوع: پازل

امتیاز ۳۰

۱۵ دقیقه

زمان پیشنهادی



سر بالایی  
پزشیب

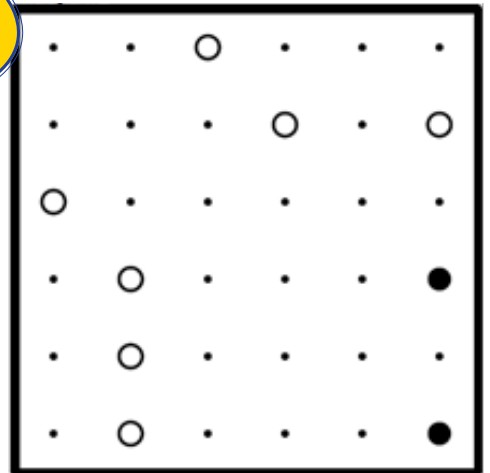
شماره ۳

نوع: پازل

امتیاز ۴۰

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی



## عددبازی

شماره ۴

نوع: ریاضی

امتیاز ۳۰

۲۰ دقیقه

زمان پیشنهادی

از ضرب، تقسیم، جمع، تفریق و البته پرانتز استفاده کنید تا معادله زیر را برقرار کنید:

$$۹۸۷۶۵۴۳۲۱ = ۲۰۰۱$$

توجه داشته باشید که اجازه ندارید ارقام را باهم ترکیب کنید و عدد جدید بسازید. شما فقط با همین اعداد تک رقمی باید معادله را برقرار کنید.

برای مثال، جواب زیر پذیرفته نیست:  $(۹۸۷+۵-۶+۴ \times ۳) \times ۲+۱ = ۲۰۰۱$

شماره ۵  
نوع: فکری

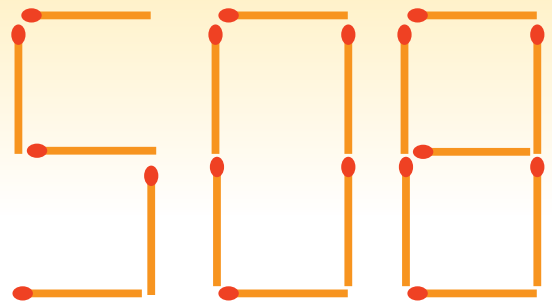
امتیاز ۵۰

۱۵ دقیقه

زمان پیشنهادی

## کبریت بازی

با تکان دادن فقط دو کبریت، بزرگ‌ترین عددی که می‌شود ساخت چند است؟



## زنجیر بازی

● زمان پیشنهادی: یک ساعت

در شکل مقابل، با اتصال هشت تکه زنجیر به یکدیگر، گردن بند بسازید. اگر برش هر حلقه یک دقیقه و اتصال مجدد آن دو دقیقه زمان ببرد، حداکثر چند دقیقه زمان لازم است تا گردن بند را درست کنید؟

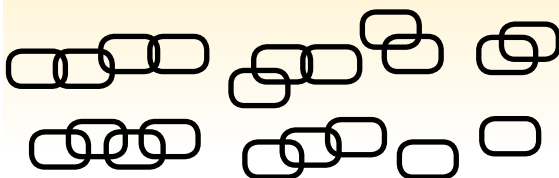
شماره ۶

نوع: فکری

امتیاز ۲۰

۱۵ دقیقه

زمان پیشنهادی







# جرئت داری بگو: نه!

## بلدا طبسی

همه دوست دارند جوان باشند؛ اما جوان بودن چندان هم آسان نیست و دردسرهای خودش را دارد. جعبه‌ابزاری می‌خواهد پر از مهارت‌هایی که خیلی وقت‌ها حداقل به یکی‌شان نیاز داریم تا اوضاع بهتر شود. به همین دلیل اینجاییم تا در هر شماره، مهارتی را یاد بگیریم که زندگی را برایمان آسان‌تر کند. آن وقت نه به خودمان آسیب می‌زنیم، نه به دیگران. موضوع این شماره: جرئتِ «نه گفتن».

## فکر می‌کنم...

بعضی از بزرگ‌ترها خیلی قدیمی‌اند و حرف‌های ما را نمی‌توانند بفهمند. دلم هم‌زبانی می‌خواهد که نصیحتم نکند. کسی که وقتی خاطرات هیجان‌انگیزم را برایش تعریف می‌کنم، چشم‌هایش برق بزند و کف دست‌هایش مثل من عرق کند. نه اینکه از بس مهربان است، تحمل غصه خوردن مرا نداشته باشد و التماس کند که بیشتر مواظب خودم باشم. بعضی از بزرگ‌ترها درست نمی‌دانند که جوانی و احوالاتش چطور است!

## امیرکبیر

با حقوق و مستمری‌های بی‌مساب و کتاب «در باریان» مخالفت کرد. این موضوع باعث شد که دشمنان زیادی در «ر بار» پیدا کند.

## تصمیم می‌گیرم...

به دنبال کسی بروم که حرفم را بفهمد. دوستی هم‌سن‌وسال، رفیقی از جنس خود خودم؛ درست مثل خودم. چطور بگویم؟! آخر آن‌ها همان حسی را تجربه می‌کنند که من تجربه می‌کنم. از همه مهم‌تر، مطمئنم بیشتر از پدر و مادرم حاضرند خطر کنند و همراه باشند. همین کافی است که وقت‌گذرانی با آن‌ها لذت‌بخش‌تر از بودن در خانه باشد. با این تصمیم... حدس می‌زنم در رابطه با دوستانم، هم خوش می‌گذرد و هم درگیر دردسر می‌شوم. مثلاً وقتی که باید بگویم «نه، من موافق نیستم»، چه کار کنم؟ یک‌طوری که نه دعوا راه بیندازم و نه برای اثبات خودم درگیر بحث‌های بی‌فایده شوم. می‌ترسم اگر مخالفت کنم، از جمعشان کنار گذاشته شوم. می‌ترسم مسخره‌ام کنند یا فکر کنند آدم عجیب‌غریبی هستم! اما، خوب می‌دانم که باید دردسرهایش را هم خودم قبول کنم.

## اینشتین در سال ۱۹۳۳،

به رفتار نازی‌ها اعتراض کرد. این اعتراض باعث شد که او مجبور به ترک آلمان شود. او گفت: «اگر جرئت ابراز نظر را نداشته باشم، دیگر اینشتین نیستم.»





گالیله در قرن شانزدهم میلادی با دفاع از نظریه کوپرنیک، با مرکز بودن زمین مخالفت کرد.

### چه کردم...

همه فکر و ذکر من این بود که با این اوضاع باید چه کار کنم.

راستی، شما این طور وقت ها چه می کنید؟ بهترین راه برای من این بود که کتاب بخوانم یا با مشاورم صحبت کنم تا حداقل این قلق را یاد بگیرم که بتوانم خوب بشنوم، بفهمم و تازه آن وقت قبول کنم یا محترمانه بگویم: «نه، من نیستم.»

این رفتار، رفتاری قاطعانه است که اگر آن را انتخاب کنیم، نه حق خودمان را ضایع کرده ایم و نه حق رفیقمان را.

بگذارید حداقل سه راه قاطعانه پاسخ دادن را برایتان توضیح دهم.

**۱. رد قاطعانه:** همه ما حق داریم در مقابل خواسته های دیگران «نه» بگوییم. تنها کافی است با احترام دلایلمان را توضیح دهیم و در نهایت قبول نکنیم. همین. این حق ماست. یادمان نرود که دیگران هم همین حق را دارند و قرار نیست همیشه با ما موافق باشند.

**۲. روش خلع سلاح:** مثلاً ممکن است دوستان اصرار کنند بدون اینکه اجازه بگیرید و گواهی نامه رانندگی داشته باشید، با ماشین خانوادگی تان به تفریح بروید. اگر مقاومت کنید، ممکن است او به شما برچسب بزند و بگوید: «چقدر ترسوئی!»؛ یعنی او برای قانع کردن تان، برچسب هایی بهتان می زند تا وادار شوید خواسته اش را قبول کنید. کافی است کاری کنید که این قضاوت، کم رنگ و ضعیف شود و در این حالت است که خلع سلاح اتفاق می افتد. مثلاً در جواب دوستی که مرا ترسو می داند، می توانم بگویم: «بله، گاهی کمی ترسو می شوم.»

**۳. تغییر موضوع صحبت:** این مهارت وقتی به درد می خورد که دوستان سخت در حال تلاش است تا به شیوه های مختلف، ما را راضی کند تا به پیشنهادش تن بدهیم. این فضا خسته کننده و کلافه کننده است؛ اما همیشه راهی هست. می توانیم موضوع صحبت را عوض کنیم.

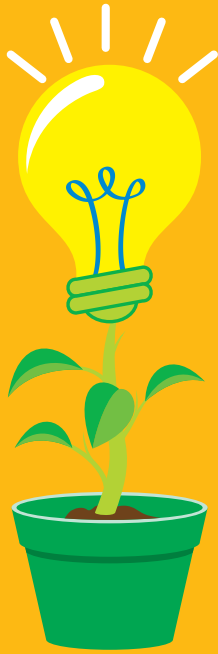
**یک اعتراف...** اعتراف می کنم بعضی وقت ها به کاربردن این روش ها برایم سخت بوده و هست. اما باور کنید با تمرین آسان می شود؛ مثل شیرجه زدن توی قسمت عمیق استخر.

در سال ۱۹۳۷، پیکاسو در جواب منتقدان شاهکار ضد جنگش، یعنی تابلوی گرینیکا، گفت: «قرار نیست من به نقاشی ۳۱ پیسم و آن را توضیح دهم. من نقاشی می کنم برای خودِ نقاشی.»



تصویرسازی: مهری موهر





# استارت بزن، بیا بالا

با ما به یک باشگاه کارآفرینی و استارت‌آپ بیاید  
اینجا برای همه چیز ایده و برای همه، کار هست.

■ محسن امین، بهاره جلالوند

اگر ایده‌ای دارید، ولی نمی‌دانید چطور آن را اجرایی کنید، اگر فکری دارید یا تخیلی که حتی نمی‌دانید چطور می‌شود به ایده‌ای به‌دردبخور تبدیلش کرد، این گزارش را بخوانید. باشگاه‌های استارت‌آپ که این روزها اسمشان را خیلی می‌شنوید و در شهرهای مختلفی هم دارند پا می‌گیرند، برای کمک به ایده‌پردازی تا اجرای آن به وجود آمده‌اند؛ در واقع، برای کمک به شکل‌گیری کارهای گروهی خوب برای آدم‌هایی که مهارت‌ها و داشته‌هایشان بدون هم خیلی به کار نمی‌آید، اما با هم می‌توانند موفق شوند و با کمترین امکانات و پول، در کوتاه‌ترین زمان، کسب‌وکاری جدید و به‌دردبخور به راه بیندازند. لابد می‌گویید خیلی هم کار ساده‌ای نیست؛ بله، ساده نیست اگر راهش را بلد نباشید. بیاید سری به یکی از این باشگاه‌ها بزنیم که در آنجا درباره ایده‌های مختلف و اینکه چطور می‌شود از آن‌ها کسب‌وکار موفقی ساخت، حرف می‌زنند.

نمی‌توان برای آن زمان دقیقی در نظر گرفت؛ ولی مثلاً تیمی که بانگیزه در حوزه آی‌تی کار کند، معمولاً باید در طول شش ماه تا یک سال به نتیجه‌های ابتدایی از ایده خود برسد و بتواند محصول اولیه‌ای برای عرضه داشته باشد و اگر هر ایده به نتیجه مطلوب نرسد، باید اشکال کار را پیدا کرد. باشگاه کارآفرینی، جایی است که می‌شود ایده‌ها را با کمک باتجربه‌ها محک زد.

## هم داریم

غیر از داشتن ایده‌های جدید و داشتن مهارت کار گروهی، حتماً لازم است برای راه‌انداختن کاروبار آموزش ببینیم. به همین دلیل، دوره‌هایی برای افزایش مهارت‌های مختلف برگزار می‌شود. دوره‌ای با عنوان «مدرسه کارآفرینی» یکی از این برنامه‌هاست که در دانشگاه شریف برگزار می‌شود.

محمد رضا سبحان، مدیرعامل باشگاه کارآفرینی تیوان است؛ باشگاه آن‌ها در دانشگاه صنعتی شریف فعال است و مخصوص کسانی است که قصد دارند به جای اینکه بعدها کارمند بشوند، برای خودشان کارآفرینی کنند و رئیس خودشان باشند. باشگاه هم پاتوق تازه‌کارهاست؛ همان‌هایی که چند سالی است ایده‌هایشان را دارند اجرا می‌کنند.

## تنهایی موفق نمی‌شوید

آقای سبحان تذکری جدی هم داد: «اینکه بیشتر افراد تصور می‌کنند که کارآفرینی بدین معناست که الزاماً هر فردی باید برای خودش کسب‌وکار راه بیندازد، باور نادرستی است. چون اگر کسی در هر مجموعه کاری، مشکلی را با ایده‌ای جدید حل کند، به نوعی کارآفرینی به حساب می‌آید. حتی آن‌هایی که به باشگاه کارآفرینی می‌آیند تا کسب‌وکار مستقل داشته باشند، ممکن است نتوانند به هر دلیل کسب‌وکار خود را به سرانجام برسانند و در آینده جذب سازمان‌ها شوند. مهم این است که این افراد تفکر کارآفرینانه به دست آورده‌اند.» او به ضرب‌المثل یک دست صدا ندارد اشاره و تأکید کرد: «قطعا یک نفر نمی‌تواند همه کارها را بلد باشد. برای تولید هر محصول، باید یک تیم با دانش‌های مختلف در کنار یکدیگر قرار بگیرند؛ در این زمینه، کار گروهی بسیار مهم و لازمه موفقیت است. زمانی که هر فرد به تنهایی بخواهد کاری انجام بدهد، اگر هم بشود، سرمایه‌گذار با او وارد مذاکره نخواهد شد و کار گروهی برای سرمایه‌گذار اهمیت بیشتری دارد.»

## عجله نکن، صبر داشته باش!

معمولاً یک ایده خوب استارت‌آپی، خیلی زود طرفدار پیدا می‌کند و بین مردم شناخته می‌شود؛ اما این تازه اول راه است. باید صبر داشته باشید. باید تلاش کنید و پشتکار داشته باشید. حتماً می‌پرسید: معمولاً هر کارآفرینی که ایده خوبی هم دارد، چقدر طول می‌کشد تا به سود برسد و موفق شود؟ مدیر باشگاه کارآفرینی می‌گوید: «این مسئله به حوزه فعالیت و انگیزه خود افراد بسیار وابسته است و

## به شما میز کار چهار نفره می‌دهیم

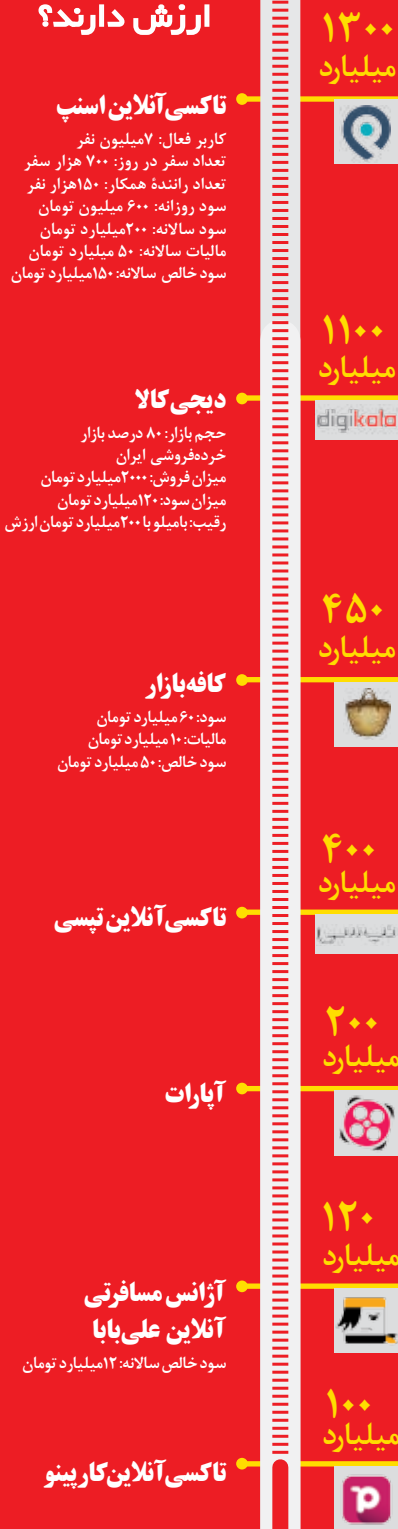
شرایط ورود و عضویت در باشگاه چندان سخت نیست. کافی است به‌صورت فردی یا گروهی ایده مشخصی داشته باشید و بتوانید از موفقیت آن دفاع کنید. باشگاه، غیر از مهیا کردن فضای تبادل تجربه و ایده‌پردازی، با هزینه‌ای کم، این فرصت را در اختیار کارآفرین‌ها قرار می‌دهد که یک میز کار چهارنفره داشته باشند؛ البته میزهای یک‌نفره رایگان هم وجود دارد. علاوه بر این، مشاوران و افراد باتجربه در باشگاه به تیم‌های حاضر مشورت می‌دهند.

## مدرسه کارآفرینی

«تیوان»  
اسم اصیل ایرانی  
به معنای تواناست.



## استارت‌آپ‌های ایرانی چقدر ارزش دارند؟



### ناکسی آنلاین اسنپ

کاربر فعال: ۷ میلیون نفر  
تعداد سفر در روز: ۷۰۰ هزار سفر  
تعداد راننده همکار: ۱۵۰ هزار نفر  
سود روزانه: ۶۰۰ میلیون تومان  
سود سالانه: ۲۰۰ میلیارد تومان  
مالیات سالانه: ۵۰ میلیارد تومان  
سود خالص سالانه: ۱۵۰ میلیارد تومان

### دیجی کالا

حجم بازار: ۸۰ درصد بازار خرده‌فروشی ایران  
میزان فروش: ۲۰۰۰ میلیارد تومان  
میزان سود: ۱۲۰ میلیارد تومان  
رقیب: بامیلو با ۲۰۰ میلیارد تومان ارزش

### کافه بازار

سود: ۶۰ میلیارد تومان  
مالیات: ۱۰ میلیارد تومان  
سود خالص: ۵۰ میلیارد تومان

### ناکسی آنلاین تپسی

### آپارات

### آژانس مسافرتی آنلاین علی بابا

سود خالص سالانه: ۱۲ میلیارد تومان

### ناکسی آنلاین کارپینو

مهم نیست در تهران هستید یا در یک روستا یا شهری دور. فکر کنید جای چه چیزی در دنیا خالی است و تنها شما می‌توانید آن را پر کنید؟



اگر ایده‌ای ندارید، چه توانایی‌هایی دارید؟



می‌توانید از آموزش‌های دوره‌های آنلاین استفاده کنید. بخوانید، جست‌وجو کنید، راهش را پیدا کنید و انجامش دهید!





### شاید شریک پول‌داری پیدا کنید!

آدم‌ها دارایی‌های مختلفی دارند؛ بعضی‌ها ایده‌پردازهای فوق‌العاده‌ای هستند، بعضی‌ها برنامه‌ریزهای خوبی‌اند، بعضی‌ها هم سرمایه‌دارانی هستند که اگرچه ایده‌پرداز نیستند، این‌قدر باهوش‌اند که بدانند کجا سرمایه‌گذاری کنند. باشگاه‌های استارت‌آپ این آدم‌ها را دور هم جمع می‌کند. آقای سبحان می‌گوید: «در مرحله اول، کارآفرینان به باشگاه وارد شدند و بعد از آن مربیان و مشاوران نیز به جمع کارآفرین‌ها پیوستند و برنامه‌های آموزشی و مشاوره‌ها در باشگاه رونق گرفت و سپس سرمایه‌گذاران دعوت شدند تا تیم‌های بااستعداد را برای سرمایه‌گذاری به آن‌ها معرفی کنیم.»

### از سرقت ترسید، مشورت کنید

خیلی‌ها به‌دلیل اینکه می‌ترسند ایده‌شان را فرد دیگری بفهمد و به نام خودش اجرا کند، از مشاوره یا حضور در محیط‌های جمعی که ایده‌ها را به بحث می‌گذارند، دوری می‌کنند. مدیر باشگاه کارآفرینی درباره این موضوع توصیه‌ای می‌کند: «اگر افراد پیش از شروع هر کاری، در وهله اول از مشاور یا فرد باتجربه کمک بگیرند، احتمال شکست‌شان کمتر خواهد بود.»

نگرانی از مسائلی مانند دزدیده شدن ایده، اغلب باعث می‌شود خیلی‌ها از بازگویی آن هراس داشته باشند، اما بیان نکردن ایده، مضرات بیشتری دارد؛ مثلاً خطاهای کار خود را متوجه نمی‌شوند، بازخوردی از مشتری نمی‌گیرند و با ریسک خیلی بیشتری مواجه خواهند شد.»

### خبرها را دنبال کنید

شاید همین حالا که دارید این مطلب را می‌خوانید، رویدادی استارت‌آپی دوروبرتان در حال شکل‌گیری باشد؛ مثلاً جاهایی مانند «پارک علم و فناوری» در هرمزگان، سیستان و بلوچستان، گیلان، فارس و خیلی از استان‌ها، کارگاه‌های استارت‌آپی متنوعی را برگزار می‌کنند. برنامه «رویدادهای آخر هفته» که در اصطلاح به آن «event weekend» می‌گویند و این مراکز به‌طور منظم آن را برگزار می‌کنند، معمولاً محل خوبی برای ایده‌یابی یا پرورش فکر اولیه و رساندنش به مرحله اجرایی است. برای شرکت در این دوره‌ها واضح است که باید اول ثبت‌نام کنید.

### تحمیلات دانشگاهی برای

موفق‌شدن خوب و لازم است؛ اما

معنی‌اش این نیست که منتظر بمانید تا دانشگاهتان تمام شود یا حتماً به دانشگاه بروید! باید از همین حالا آموزش و تجربه کارکردن و راه‌اندازی کارگاه و حتی مهارت فروش را به دست بیاورید. همین حالا که مدرسه‌ای هستید.



ایده یا گروهتان را به سازمان فناوری اطلاعات ایران معرفی کنید. آن‌ها وظیفه دارند برای حمایت از کسب‌وکارهای نوپا و اشتغال کارآفرینان به‌خصوص در مناطق کمترتوسعه‌یافته و روستاها به شما کمک کنند.



### این کتاب را بخوانید.



#### دی‌ان‌ای نوآور

نویسندگان:

جف دایر، هال گرگسن و کلیتون کریستنس  
مترجم: عیسی پری‌زادی و همکاران  
ناشر: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا  
تعداد صفحات: ۲۶۴ صفحه  
بها: ۱۳۸۰۰ تومان

«توانایی خلق ایده‌های نوآورانه، تنها تابع عملکرد ذهن نیست و به رفتار ما هم بستگی دارد. پس اگر رفتارهای‌مان را تغییر دهیم، می‌توانیم نوآور باشیم.» در این کتاب، نشان داده شده است که نام‌های بزرگ دنیای تجارت از چه راهی ایده‌های بزرگشان را پیدا کرده‌اند. دانستن تجربه‌های موفق به شما بسیار کمک خواهد کرد.

استارت‌آپ، کسب‌وکار نوپا، الزاماً به معنی ساخت نرم‌افزار یا طراحی سایت اینترنتی یا اپلیکیشن نیست؛ هر زمان که در جست‌وجوی مدل کسب‌وکاری پایدار و توسعه‌پذیر باشید، وارد دنیای استارت‌آپ‌ها شده‌اید.

خیلی از استارت‌آپ‌ها به همکاری نیاز دارند. آن‌ها در سایت‌ها و باشگاه‌ها آگهی می‌کنند. شاید ایده‌پرداز نباشید، اما بتوانید باعث موفقیت یک گروه شوید.



در یک کارگاه استارت‌آپ چه خبر است؟

### روز اول

در شروع دوره، مربی‌ها که معمولاً به آن‌ها تسهیل‌گر می‌گویند، تعریف‌ها و قانون‌ها را برایتان توضیح می‌دهند. بعد شما یک دقیقه فرصت دارید تا ایده‌تان را برای گروه توضیح بدهید. بعد همه به ایده‌ها رأی می‌دهند؛ اینجا درست مثل داوری اولیه، طرحتان را از این‌ نظر که چه اندازه برای دیگران جذاب است، ارزیابی می‌کنند. بعد برای طرح‌هایی که رأی آورده، تیم تشکیل می‌دهند.

### روز دوم

در روز دوم، شما و گروهتان باید با استفاده از امکاناتی که در مرکز وجود دارد، تلاش کنید ایده‌تان را به اجرا نزدیک کنید. نترسید! در این مرحله مربی‌ها (Mentor) که در رشته شما متخصص‌اند یا قبلاً خودشان استارت‌آپ‌های موفق داشته‌اند، به شما کمک می‌کنند و راه و چاه را نشان‌تان می‌دهند. شاید کارگاه‌های کوتاهی مثل آشنایی با کسب و کارهای بومی و... هم برایتان برگزار کنند.

### روز سوم

روز آخر که معمولاً هم جمعه است، باید زودتر از همیشه بیدار شوید و بیشتر هم کار کنید؛ چون باید نمونه اولیه ایده‌تان را در این روز به بقیه نشان بدهید. در ساعات پایانی، باید در عرض پنج دقیقه طرحتان را معرفی کنید و خیلی روشن بگویید که طرحتان چه توجیهی از نظر اقتصادی دارد و چه کسانی در نهایت مشتری آن خواهند بود. در آخر، دو یا سه تیم برتر با رأی داوران انتخاب می‌شوند.

### تازه اول راه است

شاید هم برنده شما باشید، اما مهم این است که تیمتان را حفظ کنید و ایده‌تان را به محصولی واقعی تبدیل کنید و یک کسب‌وکار درست و حسابی راه بیندازید. البته که این مراکز موظف‌اند از بهترین ایده‌ها حمایت کنند.



۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

« به این گزارش از یک تا پنج چه امتیازی می‌دهید؟ لطفاً نظراتان را درباره این گزارش برایمان بنویسید. کم‌کم کنید تا چیزی باشیم که شما می‌خواهید.»





## مؤمنان چنین اند

■ مریم فردی

خداوند اراده کرد که انسان را بیافریند، پس اول رنج را آفرید. زیرا که می‌خواست انسان را در رنج بیافریند. خودش فرمود که «لقد خلقنا الانسان في كبد»<sup>۱</sup>. و بعد صبر آفریده شد و خداوند به آن فرمان داد. به انسان امر کرد که از صبر کمک بگیر که دست تو را خواهد گرفت و از گردنه‌ها عبور خواهد داد. صبور باش که تو را صبورتر دوست دارم: «و الله يحب الصابرين»<sup>۲</sup>. گفت که تسلیم رنج‌ها نشو، تلاش کن و اوضاع را به نفع خودت تغییر بده.

از رنج‌ها نمی‌توانی بگریزی. آن‌ها همیشه هستند. از لحظه تولد، تا زمان جان‌دادن. شکلشان فرق می‌کند. قد و اندازه‌شان بلند و کوتاه می‌شود. اصلاً رنج آدم‌ها، شکل خود آن‌هاست. به بلندی روح آن‌هاست. به عمق ایمان آن‌هاست. آدم‌های کوچک، رنج‌های حقیر دارند و فریاد می‌کشند. آدم‌های بزرگ رنج‌های عمیق دارند و سر در چاه فرومی‌برند. هرچه بزرگ‌تر شوی، راحت‌تر آن‌ها را می‌پذیری. می‌دانی که آن‌ها بال پروازت خواهند بود. به اندازه مولانا که باشی، رنج‌هایت گنج‌های تو خواهند شد:

گفتم چو خواهی رنج من

آن رنج باشد گنج من

پس خودت را آماده کن. آغوشت را به روی دشواری‌های زندگی باز کن. مشکلات را یا حل کن یا بپذیر. لب‌هایت را ببند و شکایت به بنده‌های خدا نکن. اصلاً لب‌هایت را که ببندی، درهای دلت باز می‌شوند. بال‌هایت جوانه می‌زنند. این‌گونه است که روی آرامش را می‌بینی. مؤمنان چنین اند.

۱. «بلد»، ۴ / ۲. «آل‌عمران»، ۱۶۶.

## مثل الماس

■ مریم حدادی

... مثل آینه‌های کتاب فیزیک که اگر صیقل داده شوند تصویر بهتری می‌سازند. صیقل دادن آینه‌ها با وسایلی مانند سنباده انجام می‌شود. کشیدن جسم زبری روی سطح حساسی شبیه شیشه، ناراحت‌کننده به نظر می‌آید. اما این تحمل رنج، شیشه را به وسیله‌ای کاربردی تبدیل می‌کند.

یا مثل کربن، وقتی فشارهای سخت را تحمل می‌کند به الماس تبدیل می‌شود. اگر فشار و دمای بالا را تحمل نکند، تبدیل می‌شود به تکه‌ای زغال ساده. در بهترین حالت، زغال می‌تواند مدادی باشد که دانش‌آموزی تمرین‌های درسی‌اش را با آن انجام می‌دهد؛ اما الماس در موزه‌های جهان نگهداری خواهد شد.

این تصمیم با خود ماست که سختی‌ها را تحمل کنیم تا به هدف برسیم، یا اینکه در همان ابتدای راه با آرزوهایمان خداحافظی کنیم. این قانونی است که از گذشته، در حال اجرا شدن بوده است. همان‌طور که حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند: «بالتعب الشديد تدرك الدرجات الرفيعة والراحة الدائمة» (با رنج بسیار است که درجات رفیع و آسایش همیشگی به دست می‌آید).<sup>۱</sup>

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۲۳۵۳.



## شال‌های مشکی

■ عطیه‌سادات صالحیان

پله‌های ساختمان را دو تایی بالا می‌روم. به طبقه سوم که می‌رسم نفس عمیقی می‌کشم تا هین‌هایم فروکش کند. کلید را در قفل در می‌چرخانم و در را به آرامی باز می‌کنم. صدای لولای روغن‌نخورده‌اش در گوشم می‌ریزد. سکوت خانه روی سرم آوار می‌شود. نیم‌نگاهی به اتاق بابا می‌اندازم، چشم‌هایش باز است. تازگی‌ها به‌سختی خوابش می‌برد. به اتاقم می‌روم و کوله مدرسه‌ام را روی زمین می‌گذارم. از داخل کمد، کیسه‌ای را که از شب قبل برای امروز آماده کرده‌ام، برمی‌دارم. دوباره نگاهی می‌اندازم تا همه چیز را به‌خوبی انجام داده باشم. در حال جمع کردن رنگ‌ها و قلم‌موها از روی میز هستم که صدای سرفه‌های پی‌درپی بابا را می‌شنوم. فوری کیسه را برمی‌دارم. از لای در می‌بینم با چه زحمتی خودش را به اکسیژن کنار دستش می‌رساند. بغضی بر گلویم چنگ می‌زند. می‌خواهم به کمکش بروم، اما پایم پیش نمی‌رود. نمی‌خواهم دوباره با دیدن کیسه گریه کند. اما انگار مرا از لای در نیمه‌باز اتاق می‌بیند. اشک در چشمش حلقه می‌زند و لبخند کم‌جانی روی لبش می‌نشیند، زیر لب چیزی می‌گوید. از وقتی به‌خاطر بیماری‌اش نمی‌تواند برود سر کار، دل‌نازک شده است.

از خانه بیرون می‌زنم. دستی بر جیب شلوارم می‌برم و چند سکه پیدا می‌کنم. با همان‌ها خودم را به تولیدی می‌رسانم. کیسه را روی میز می‌گذارم. حیب آقا نگاهی به آن می‌اندازد. با دیدن شال‌ها لبخندی می‌زند و می‌گوید: «آفرین پسر، خیلی خوب شده، چه خط خوبی داری!»

به چشم‌های سبزرنگش نگاه می‌کنم و می‌گویم: «ممنون. این خط رو مدیون پدرم هستم.»  
لبخند، روی صورت حیب آقا می‌ماسد: «انشاءالله به‌حق همین روزی عزیز شفا پیدا کنه.»  
بغض دوباره به سراغم می‌آید و چشم‌هایم بر روی «یا حسین» شال‌های مشکی خیره می‌ماند.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «اگر جوانی برای پدر و مادر یا فرزندان ناتوان خویش تلاش کند تا آنان را بی‌نیاز و زندگی‌شان را اداره کند، کار او در راه خداست.»<sup>۱</sup>

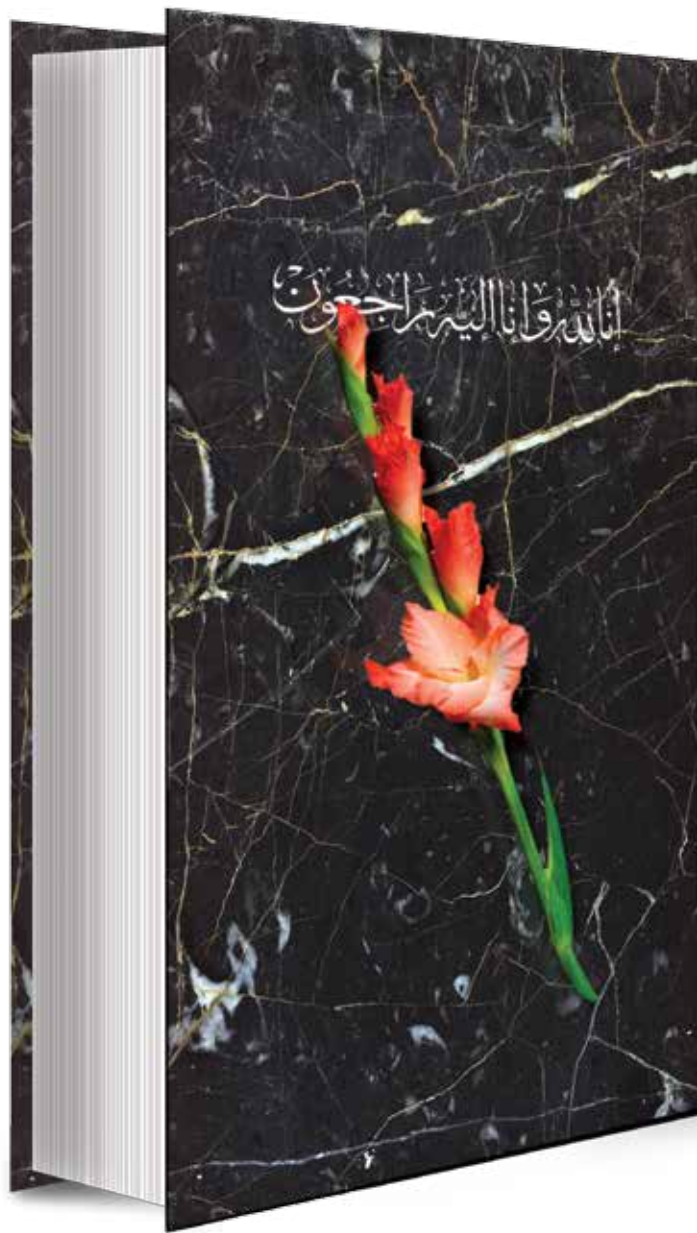
۱. المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۱۴۰.



## جلد دوم

جلد دوم داستان از جایی شروع شد که جلد اول آن تمام شده بود. جلد اول با مرگ شخصیت داستان تمام شده بود. اما جلد دوم، داستان زندگی بعد از مرگ او بود. کتاب‌فروش‌ها فقط جلد اول را می‌فروختند.

محمد ناصری



# پاییز ادبیات

## شهرت

شهرت جوان

سیمین دانشور در سال ۱۳۰۰ در شیراز متولد شد. او با مدرک دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۳۲۹ با جلال آل‌احمد، نویسنده مشهور، ازدواج کرد. پس از آن مدتی به دانشگاه استنفورد آمریکا رفت و در رشته زیبایی‌شناسی تحصیل کرد. در آنجا در کلاس‌های نویسندگی خلاق شرکت کرد و دو داستان کوتاه از او به زبان انگلیسی، در مجله ادبی باسیفیک اسپکتاتور و کتاب داستان‌های استنفورد به چاپ رسید. پیش از سووشون، دو مجموعه داستان کوتاه، به نام‌های آتش خاموش و شهری چون بهشت از دانشور به چاپ رسیده بود؛ اما پس از انتشار سووشون بود که به شهرتی فوق‌العاده دست پیدا کرد. وی ترجمه‌هایی از آثار ادبی بزرگ دنیا را نیز در کارنامه خودش دارد.

- شاه‌کارهای ایرانی
- کوچه باغ شعر
- شعر امروز





# رمان سوسولن

سیمین دانشور

■ زرگس فرجامین



• درباره داستان  
زنی اهل شیراز در سالهای پایانی جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، می‌کوشد تا به قول خودش «جنگ به آشیانه‌اش وارد نشود» و همسر و فرزندانش در امنیت باشند. در طول داستان، اتفاقاتی که در بستر تاریخ معاصر ایران روی می‌دهد، قهرمان داستان را به تغییر وادار می‌کند و این مواجهه زری با اتفاقات پیرامونش، در نهایت از او آدم دیگری می‌سازد.



• گوشواره‌های زمرد برای زری خیلی عزیز است؛ چون هم به رنگ چشم‌های یوسف است و هم هدیه او به زری است؛ اما دختر بزرگ حاکم آن را از چنگ زری درمی‌آورد.



آشیانه‌ای که برای زری حکم کل دنیا را دارد.

• ابوالقاسم خان، برادر یوسف آدم منفعت‌طلبی است که مثل حاکم شهر برای پول و مقام با اشغالگران همکاری می‌کند و یوسف را به خاطر افکار ظلم‌ستیزانه‌اش سرزنش می‌کند.



• یوسف که جزو ثروتمندان شهر است، سرترسی دارد و زیر بار زور نمی‌رود. نویسنده برای خلق یوسف از ماجرای قیام امام حسین (ع) و مراسم سوگ سیاوش یا همان سوشون بهره گرفته است.



• زری نذر دارد شب‌های جمعه برای بیماران دیوانه‌خانه و زندانیان زندان شهر، نان و خرمایبیرد.



• خانم فاطمه، خواهر یوسف. عمه خانم همراه یوسف و خانواده‌اش زندگی می‌کند و دلش می‌خواهد برای فرار از محیط پسر از ظلم شهر، برود کربلا و مجاور بشود.



• مینا و مرجان، دختران زری و یوسف.

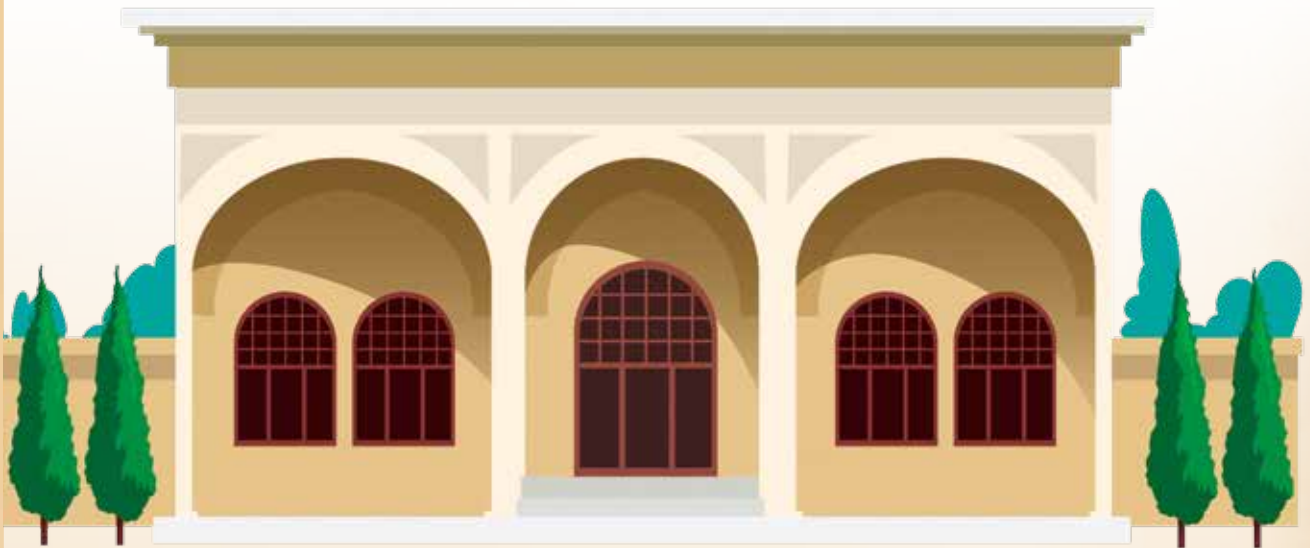


• مک ماهون، خبرنگار ایرلندی دائم‌الخمر شاعر همیشه که دوست یوسف است.

• خسرو، پسر زری و یوسف نویسنده برای خلق این شخصیت از شخصیت اسطوره‌ای کیخسرو بهره گرفته است. کیخسرو در شاهنامه پسر سیاوش است و اسبی به نام شبرنگ بهزاد دارد.



زرری: «کاش دنیا دست زنها بود؛ زنها که زاییده اند یعنی خلق کرده اند و قدر مخلوق خودشان را می دانند... شاید مردها چون هیچ وقت عملاً خالق نبوده اند، آن قدر خود را به آب و آتش می زنند تا چیزی بیافرینند. اگر دنیا دست زنها بود، جنگ کجا بود؟»



● حاکم ظالم شهر بدون توجه به گرسنگی و بیماری مردم، همه امکانات را به قشون متفقین واگذار می کند.



● سحر، کره اسب خسروست که دختر کوچک حاکم به زور تصاحبش می کند.

● سیمین دانشور از زبان خودش:

«من آدمی هستم بیرون گرا، شهودی، با مقداری احساس و عجیب شاعرانه... من اصلاً بایستی شاعر می شدم ولی چون و راجع نمی توانم. شاعر باید خلاصه کند و عصاره بیرون بدهد... تا حدی شاعرانه بودن، یکی به علت شیرازی بودن است و یکی اینکه همیشه با طبیعت دمخور بوده ام... من به خدای ناشناخته ایمان دارم و تجلیاتش را در عالم و آدم حس می کنم و نشان می دهم. تجلیاتش برایم عشق، دوستی، امید و آزادی است. این شناخت، یک حالت پیش بینی به من می دهد... مثلاً در سووشون، تقریباً پیش بینی مرگ جلال را کردم... پیش بینی مبارزه برای استقلال ایرلند را کردم...»



رمان سووشون:  
اولین اثر داستانی در زبان فارسی است که همه ویژگی های یک رمان را در خودش دارد.  
اولین رمان ایرانی است که شخصیت اصلی و راوی آن یک زن است.

اولین رمانی است که به قلم بانویی ایرانی نوشته شده است.

سووشون به هفده زبان دنیا ترجمه شده است.

● سیمین دانشور از زبان جلال آل احمد:

«او زن سیمین دانشور را که می شناسید؛ اهل کتاب و قلم و دانشیار رشته زیبایی شناسی و صاحب تألیف ها و ترجمه های فراوان و در حقیقت نوعی یار و یاور قلم که اگر او نبود چه بسا خزعبلات که به این قلم در آمده بود. از ۱۳۲۹ به این ور، هیچ کاری به این قلم منتشر نشده که سیمین اولین خواننده و تقادش نباشد...»



سه گانه جزیره سرگردانی، ساربان سرگردان و کوه سرگردان، آخرین تلاش های سیمین در ادبیات داستانی بودند که هیچ کدام به موفقیت سووشون نرسیدند و البته نسخه دست نویس آخرین داستان این مجموعه، یعنی کوه سرگردان، پیش از انتشار مفقود شد و هرگز چاپ نشد.

● سیمین دانشور در اسفندماه ۱۳۹۰، در نودسالگی درگذشت.





# شاعر ماه

مرتضی امیری اسفندقه، در سال ۱۳۴۵ در تهران دیده به جهان گشود و در مشهد پرورش یافت. او تربیت یافته مکتب خراسان و هم‌نشین انجمن‌های اخوان ثالث، محمد قهرمان و استاد احمد کمال بود.

از این شاعر انقلاب اسلامی تاکنون چندین مجموعه شعر منتشر شده است؛ از جمله رستاخیز حرکات، چین کلاغ، بازوان مولایی، کوار، ولی دوشنبه آه، دارم خجالت می‌کشم از اینکه انسانم، ناشم و دهلی ستاره بود.

شاعر، شب است وقت تغزل قیام کن  
شب را به احترام غزل احترام کن

تقی بزنی به باطن شفاف واژه‌ها  
یعنی نفوذ در ملکوت کلام کن

از راه می‌رسد به سلامت سفیر صبح  
از جا بلند شو به تشهد سلام کن

تنگ غروب زمزمه‌ای داشتی چه شد؟  
شعری شروع کرده‌ای آن را تمام کن

شعر سپید نیز سیاه است بی حضور  
شاعر بس است، ترک خواص و عوام کن

داری به پای قافیه‌ها پیر می‌شوی  
فکری برای این همه بیک و پیام کن

ای عشق، ای به گردن تو خون واژه‌ها  
وقتش رسید؛ خون مرا هم به جام کن...



## پلی به گذشته

با صبوری کارهای مشکل آسان می‌شود  
درد چون با صبر معجون گشت، درمان می‌شود

یک سخن در هر مذاقی می‌کند کار دگر  
از نسیمی، گل پریشان، غنچه خندان می‌شود

می‌رود از دل هوس، چون عشق می‌گردد پدید  
شمع دزد دد به خود، چون صبح تابان می‌شود

نیست عالم پیش نیک و بد به جز آینه‌ای  
بر تو، گر نیکی چو گل، عالم گلستان می‌شود

جز به گرمی بدگهر را رام نتوان ساختن  
آهن آتش را نبیند، کی به فرمان می‌شود؟

می‌کند «واعظ»، سفر افزون بهای مرد را  
می‌فزاید قیمت گوهر چو غلتان می‌شود

در این شعر، سراینده با بیت‌هایی زیبا و خیال‌برانگیز به بیان خصوصیات انسانی پرداخته که با آموختن آن‌ها می‌توان به نتیجه‌های خوبی رسید و از ویژگی‌های بد دوری جست. می‌توان این شعر را راهنمایی دانست برای پاک‌سازی درون و زلال‌شدن دل. شاعر این اثر، واعظ قزوینی از ادیبان قرن یازدهم هجری است.



## چراغ مطالعه



- رارا
- پانته آصفایی
- نشر فصل پنجم
- ۱۳۹۷

«رارا» نوعی آیین سوگ در میان مردم لرستان و نیز نام جدیدترین مجموعه شعر پانته آصفایی است. این مجموعه ۸۰ صفحه است و ۴۱ شعر در قالب کلاسیک دارد که شامل چهار بخش شعرهای عاشقانه، اجتماعی، میهنی و شعرهای سوگ می‌شود. پانته آصفایی در اشعار خود با حفظ زبان و فضایی زنانه، به بیان دغدغه‌های شخصی و اجتماعی‌اش پرداخته است.

دیگر کتاب‌های تو پایین تخت نیست  
پیراهن سفید تو بر بند رخت نیست

با سوءظن به کوچۀ شب خیره مانده‌اند  
یعنی خیال پنجره‌ها بی تو تخت نیست

هی گریه پشت گریه و هی اشک پشت اشک  
انگار وقت خنده‌ها هیچ وقت نیست!

معنای «سخت» چیست در این بیشه‌های دود؟  
بی تو نفس کشیدن اگر کار سخت نیست؟!

غم، دارکوب پیر، چه می‌خواهی از دلم؟!  
این کنده‌چوب سوخته دیگر درخت نیست

## شعر بدون مرز

طارق الکریمی، متولد سال ۱۳۵۴ در شهر «طولکرم» فلسطین است. این شاعر ۴۳ ساله تحصیلات خود را در دانشگاه النجاح نابلس به پایان رساند. شعرهای او بیشتر درباره زندگی نامه شخصی اوست. رد پای پدر، دختر و همسرش در شعرهایش مشهود است. همچنین هویت واژه وطن، یعنی «فلسطین»، نقش برجسته‌ای در شعرهای این شاعر صلح‌طلب دارد.

اسطوره غرور

نه ریچارد، اسب شیردل

نه اسب الکساندرای بزرگ

نه غرش اسبان رُم، فاتح سرزمین جنیان

نه افسانۀ جاویدان اسب تروا

تمام اسب‌های جهان

ناکام غرورند

و فرجامشان

زمین خوردن

با گلوله‌ای مهربان است

مگر اسبی که پدر برایم خرید

اسب من

اسب چویی من

طارق الکریمی



## یک در پنج

شمعیم و خوانده‌ایم خط سرنوشت خویش

ما را برای سوز و گداز آفریده‌اند

● فصیحی هروی

موجم و دریای هستی سربه‌سر جای من است

نیستم بی‌خانمان هر چند بی‌جای می‌شوم

● کلیم کاشانی

منم ز قدر شناسان گل که مدت‌هاست

به باغ رفته به گلگشت و باغبان شده‌ام

● قدسی مشهدی

هیچ‌کس پرورده خود را نمی‌خواهد زبون

آب و آتش را خصومت بر سر خاشاک شد

● سلیم تهرانی

چون گل، ز ساده‌لوحی در خواب ناز بودیم

اشک وداع شب‌نم بیدار کرد ما را

● صائب تبریزی





# شعر امروز

هر روز صبح  
هر روز صبح که چشمانم را باز می‌کنم  
از خودم می‌پرسم  
امروز برای چه؟  
صدایی می‌گوید:  
قرار است معجزه‌های اتفاق بیفتند  
نه برای تو؛  
برای دیگری!  
بلند شو  
و کمک کن!

چیستا یثربی

از لولهٔ تفنگم  
از لولهٔ تفنگم  
یک گل سرخ روییده است  
من، برای پرپر شدن  
یک دشت بزرگ کم دارم  
و بادی که نوازش کند  
و وطنم را  
از لولهٔ تفنگم  
یک گل سرخ روییده است  
تنها  
یک گل سرخ  
رمه‌های رم کرده  
به وسعت آسمان می‌نگرند  
و آه می‌کشند.

حامد رحمتی

بغض مرا بار شتر می‌کنید  
کولهٔ عشق است که پر می‌کنید  
می‌روی آن‌گونه که طوفان کنی  
آنچه نکرده است کسی، آن کنی  
بغض جداماندن اگر می‌گذاشت  
هر قدم از رفتن تو گریه داشت  
شیوهٔ آواز سفر دشتی است  
کعبه همان سمت که برگشتی است  
راه خداجویی تان کج نشد  
کرب و بلا هست اگر حج نشد

هادی جان‌فدا

لنگر ببندازید، اینجا آخر دنیاست  
حالا بهشت از پشت چشم‌اندازتان پیداست

سکان به‌دست ناخدای کشتی نوح است  
مقصد به‌سوی بادهای ظهر عاشورا است

قلابها در راه دریا گوش خوابانند  
این بندر آشفته قربانگاه ماهی‌هاست

از ظهرهای تفنّزده تا ماسه‌های داغ  
یادآور آوای «هل من ناصر» مولا است

یادآور دردی است روی سینهٔ تاریخ  
یادآور مردی که بین دردها تنهاست

از مرغ دریایی، دو بال سرخ می‌ماند  
این آخرین دیدار نافر جام با دریاست

با جشن ماهیگیرها و رقص چاقوها  
روی زمین و در دل هفت آسمان غوغاست

کشتی نمی‌افتد به گل با هیچ طوفانی  
تا بادبانش تکه‌ای از چادر زهراست

حسنا محمدزاده







دوباره آمدم و اشتیاق آوردم  
بمان بمان که خبرهای داغ آوردم

رسیده‌ام به تو با کوله‌ای پر از سوغات  
بیا بگیر که نعش فراق آوردم

بهار ما که به یک گل نمی‌رسید از راه  
ببین به شوق تو یک کوچه باغ آوردم

نمی‌روی تو از این سینه شرط می‌بندم  
مرا قبول نداری؟! جناغ آوردم

در انتظار توام نبش کوچۀ خوشبخت  
فروغ گمشده من چراغ آوردم

بهر روز آور زمان

بس که موج از همه سو بر سر او می‌ریزد  
قلعه‌ام گرچه شنی نیست، فرو می‌ریزد

خواب و بیداری‌ام از تلخی پرواز پُر است  
بالشم را بتکانم پر قوم می‌ریزد

ابر، تنهایی کشدار دلم تا صبح است  
حیف باران که به گل‌های پتومی‌ریزد

حیف آواز تو ای رود که از بخت بدم  
وسط راه به مرداب گلو می‌ریزد

نیست در حد دل کوچک من اندوهش  
آه از این رود خروشان که به جو می‌ریزد

کبری موسوی قهفرخی

«هر چه» می‌خواهیم هست و «هر چه» می‌خواهیم هست!  
سفرهای «بی‌انتها» از «انتخاب» انداختی

سیب روی شاخه بود و باغ هم دیوار داشت  
با نسیمی ناگهان، سیبی به آب انداختی

پاک کردی عشق را از تارید حاشیه  
عشق را پررنگ در متن کتاب انداختی

این که گفתי گاه دل سنگ است و گاهی سیب سرخ  
شاعرت را فکر یک پایان ناب انداختی؛

می‌شود حالا خدا را دید در سنگ و درخت  
از رخ او - از نگاه ما - نقاب انداختی...

محمدزارعی

باد را با گیسوانت در عذاب انداختی  
باز در فکر پریشان پیچ و تاب انداختی

آی ساقی! آی میراب عطش‌های کویر!  
ای که زیر پوست این خاک آب انداختی!

لطف کردی ای عزیز! ای عشق! ای عشق عزیز!  
در حوض چاه بودیم و طناب انداختی

چشمه‌ها خشکیده بود و رخت دنیا چرک بود  
زندگی را شستی و در آفتاب انداختی

صبح را با خنده‌ات بیدار کردی صبح زود  
روی هر خمیازه شب رخت خواب انداختی

سفره صبحانه را چیدی به صرف نان و نور  
در تمام چای‌ها عطر گلاب انداختی





The O  
L  
M  
P  
I  
C  
S  
E  
Independence

مامان بزرگ از تسوی اتاقش تقریباً داد زد: «پس واسه چی این همه جغرافی خوندی؟»

خدا واقعاً باید رحم می کرد و خودش امروز را به خیر و خوشی تمام می کرد، وگرنه معلوم نبود عاقبت کار من و مامان بزرگ به کجا ختم می شد. بابا و مامان، صبح زود بدویدو رفته بودند که به سرویس برسند. من اصلاً نگران رسیدن به سرویس نبودم؛ چون به علت آلودگی هوا، مدارس یک ضرب در تمام مقاطع تعطیل شده بود. هنوز داشتم خودم را آماده می کردم جواب مامان بزرگ را بدهم که دوباره، البته بلندتر از دفعه قبل، داد زد: «ارسلان، جواب بده بچه. صد بار به مامانت گفتم تک فرزندی به درد من نمی خوره! اگه به حرفم گوش می کرد و یه دختر هم برام می آورد، الان نباید منت تو رو می کشیدم.»

واقعاً آخر بدبختی بود. از بخت بد من، هم مدرسه تعطیل شده بود و هم خانم شرفی، پرستار مامان بزرگ، به علت کهولت سن و آلودگی هوا نیامده بود. ده دفعه به مامان گفتم پرستار جوان تری برای مامان بزرگ بگیرد، ولی مگر گوش می کرد. بار آخر، تقریباً از کوره در رفت و گفت: «ارسلان، یسار بگیر توی هر کاری مداخله نکنی. مامان بزرگ پرستار نمی خواد، همدم می خواد.»

خوب شد از دهانم در نرفت و نگفتم: «اگه همدم می خواد، پس چرا ازدواج نمی کنه؟!» وگرنه معلوم نبود مامان به جای عبارت مداخله نکن، از چه عبارتی استفاده می کرد.

قبل از اینکه مامان بزرگ داد سوم را بزنند، در اتاقش را باز کردم و فقط نگاهش کردم. این هم از توصیه های خودش بود که همیشه می گفت: «بچه باید ساکت بشینه، ببینه بزرگ ترش چه حرفی باهاش داره.»

مامان بزرگ روی مبل تکسی اش نشسته بود و یک مداد سیاه با نوک

# پنج عمودی پنج حرفی

■ هادی خورشاهیان



حرف بزنه، یه چیزی.»

حوصله نداشتم یادآوری کنم که خواهر ندارم. یادآوری هم می‌کردم فایده‌ای نداشت و دو دقیقه دیگر یادش می‌رفت. حرفی نزدم و منتظر ماندم مامان‌بزرگ خودش به حرف بیاید. بعد از مکثی طولانی گفت: «رشته‌کوه است.»

از بخت بد من، هم البرز پنج حرفی بود، هم زاگرس. هیچ فرصتی برای اشتباه نداشتم. باید حتماً درست می‌گفتم، وگرنه دوباره شمامتم می‌کرد و می‌گفت: «پس تو چرا زیست خوندی؟»

رفتم بالای سرش و دیدم از افقی هم هیچ‌کدام از حرف‌های آن ردیف مشخص نشده تا بتوانم بین البرز و زاگرس تصمیم بگیرم.

همین‌طور بالای سر مامان‌بزرگ داشتم ده بیست سی چهل می‌کردم که بین البرز و زاگرس کدامش را بگویم که مامان‌بزرگ سرش را بلند کرد و زل زد توی چشم‌هایم. لابد منتظر جواب بود. داشتم دل به دریا می‌زدم بگویم زاگرس که مامان‌بزرگ تقریباً داد زد: «خانم! نازنین داره از روی برگه من تقلب می‌کنه.»

واقعاً همین را کم داشتم. بلند شد و روبه‌رویم ایستاد و گفت: «پس واسه چی شیمی خوندی؛ وقتی نمی‌دونی چطور اعشار می‌گیرن و سرت رو کردی توی ورقه من؟»

به‌سرعت اتاق مامان‌بزرگ را ترک کردم. لابد قرص‌هایش را به‌موقع نخورده بود. وقتی مامان و بابا رفتند، نمی‌دانستند خانم شرفی امروز نمی‌آید و درباره‌ی قرص‌های مامان‌بزرگ چیزی به من نگفتند. خانم شرفی هم که اصلاً صدایش در نمی‌آمد و نای حرف زدن هم نداشت که درباره‌ی قرص‌ها چیزی بگوید. لابد آلودگی هوا روی حافظه او هم تأثیر منفی گذاشته بود. باید یک کاری می‌کردم. اگر به مامان زنگ می‌زدم، نگران می‌شد، چون مامانش را خیلی دوست داشت. البته بابا هر چند وقت یک بار اشاره می‌کرد که او هم مامان‌بزرگ را خیلی دوست دارد و فقط به دلیل مردودنش، رفتارش منطقی‌تر است. من در این وضعیت

جویده‌شده توی دستش بود و زل زده بود به روزنامه. حتماً داشت جدول حل می‌کرد و لابد مثل همیشه جواب سؤال را نمی‌دانست. کمی نگاهش کردم، ولی انگار اصلاً قصد نداشت به در نگاه کند.

الکی سرفه کردم. زیرچشمی نگاهم کرد و گفت: «نمی‌بینی دارم جدول حل می‌کنم آلزایمر نگیرم؟ آلزایمر بگیرم تو می‌خوای برام جدولام رو حل کنی؟» واقعاً که. همین حالایش هم، همه را از من می‌پرسید. ترجیح دادم چیزی نگویم تا اتفاق بدی نیفتد. مامان‌بزرگ گفت: «خب نگفتی.»

با لحنی که سعی می‌کردم مظلومانه باشد، گفتم: «خب، شما که هنوز چیزی نپرسیدید!»

گفت: «پس واسه چی این همه تاریخ خوندی؟»

معلوم بود همین را هم یادش نمی‌آید که سؤالش درباره‌ی جغرافی بوده است. یک قدم رفتم توی اتاق و گفتم: «خب بپرسید.»

متفکرانه گفت: «پنج عمودی، پنج حرف.»

با صبوری بسیار که از خودم بعید می‌دانستم و با لحنی طنزآمیز گفتم: «آدرس که درسته.»

مامان‌بزرگ عاقل‌اندر سفیه نگاهم کرد و گفت: «تو چرا این وقت روز نرفتی مدرسه؟ موندی اعصاب من رو به هم بریزی؟ فکر می‌کنی دارم آلزایمر می‌گیرم، فرق شوخی و جدی رو نمی‌فهمم؟»

داشت الکی‌الکی همه چیز خراب می‌شد. همه‌اش هم تقصیر آلودگی بود. فکر کنم در کل ایران فقط من یک نفر از تعطیلی مدارس ناراحت بودم. سعی کردم جدی و مؤدب باشم. پرسیدم: «پنج حرف؟»

مامان‌بزرگ با ته‌مایه‌ای از دلخوری گفت: «بله، ولی فکر نکن می‌بخشمت.» با گردنی کج گفتم: «شما به بزرگواری خودتون ببخشید. حالا سؤال رو می‌فرمایید؟»

مامان‌بزرگ بدون اینکه به من نگاه کند، گفت: «این‌طوری برای من لفظ قلم حرف نزن. باز خواهرت این‌طوری

تشنه رفتار منطقی بابا بودم.

با کلی استرس و این طرف آن طرف کردن کلمات و جمله‌ها در ذهنم، به بابا زنگ زدم. تلفن بابا ده بار هم بیشتر زنگ خورد تا بالاخره جواب داد. بابا طبق معمول مرا به آرامش فراخواند و گفت: «بین ارسال‌جان، اصلاً هول نکن. شخص آلزایمری هیچ خطری برای خودش و دیگران ندارد. تو فقط باید مواظب مامان‌بزرگ باشی تا من یا مامانت برگردیم. الان هم سعی کن با خوراکی سرش رو گرم کنی. من درباره‌ی قرصاش چیزی نمی‌دونم. صلاح ارسال‌جان ببخش باباجان، من پشت خطی دارم.»

گوشی را که گذاشتم. انگار یک پارچ آب سرد روی سرم خالی کرده بودند. البته سرد نبود، ولی واقعاً مامان‌بزرگ پارچ آب اتاقش را روی سرم خالی کرده بود! با وحشت نگاهش کردم و گفتم: «مامان‌بزرگ این چه شوخی بدی بود. حسابی ترسیدم. نگفتید ممکنه زهره‌ترک بشم؟»

مامان‌بزرگ قطره‌های آخر پارچ را هم روی سرم خالی کرد و راه افتاد به طرف آشپزخانه و گفت: «داری از سربازی برمی‌گردی، هنوز نمی‌تونی یه روز از مامان‌بزرگ مراقبت کنی؟ مثل بچه‌ها زنگ زدی آتش‌نشانی. پس تو چطور حرفه‌وفن خوندی که نمی‌دونی قرص رو با آب تازه می‌خورن؟»

واقعاً شوکه شده بودم. این جملات آخری مامان‌بزرگ، حسابی پیچیده بود و من اگر هم همه‌ی درس‌هایم را فوت آب بودم، به این راحتی‌ها نمی‌توانستم معنای جملاتش را بفهمم. اصلاً در آن وضعیت نمی‌دانستم مامان‌بزرگ واقعاً به دلیل نخوردن قرص‌هایش حالش خوب نیست یا دارد مرا امتحان می‌کند. هرچه بود، مرا واقعاً در منگنه گذاشته بود و نمی‌دانستم چه واکنشی باید نشان بدهم. داشتم به این مسائل فکر می‌کردم که مامان‌بزرگ تقریباً داد زد: «تو چطور معارف خوندی که نمی‌دونی باید پارچ رو از دستم بگیرم و برام آب بیاری؟»





# طلوع آفتاب در غرب

■ نفیسه مرشدزاده

حالا که سال‌ها از جنگ تحمیلی گذشته، همه چیز روشن است. مورخ‌ها تاریخ نوشته‌اند، فیلم‌سازها فیلم ساخته‌اند و نویسندگان داستان‌هایی درباره آن سال‌ها منتشر کرده‌اند. حالا می‌دانیم کدام عملیات پیروز شد، چه فرماندهانی زنده ماندند، شهرهایمان کی آزاد شد و چه روزهایی را از سر گذراندیم تا به پیروزی برسیم. در آن هشت سال اما، چیزی مشخص نبود. جنگ با همه سختی‌هایش در جریان بود و هیچ‌کس نمی‌دانست چه سرنوشتی در انتظارش است. تاریخ آن روزها را مردان و زنان شجاعی نوشتند که بدون ترس از آنچه پیش خواهد آمد، مبارزه کردند. در خاطره‌ای که می‌خوانید، شهید چمران از روزهای سخت محاصره در پاوه و آمادگی برای شهادت می‌نویسد. روزهایی که هنوز فرمان تاریخی امام صادر نشده بود و کسی نمی‌دانست پیروزی این‌قدر نزدیک است.

با غروب آفتاب، جنگی سخت از هر طرف آغاز شد. هجوم دشمن مثل سیل می‌آمد که آخرین بقایای مقاومت را ریشه‌کن کند و باقی‌مانده‌های پاسداران را در خون غرق کند. از شب تا صبح رگبار گلوله‌های سبک و سنگین و خمپاره و راکت می‌بارید و دشمن بی‌مهابا پیش می‌آمد و هرچه را در مسیر خود می‌یافت، می‌سوزاند و ریشه‌کن می‌کرد.

من هیچ امیدی به صبح نداشتم. دل به شهادت بسته بودم. با زمین و آسمان وداع کرده بودم؛ فقط تصمیم گرفته بودم که در آخرین معرکه زندگی، آن‌چنان ضرب‌شستی به دشمن نشان دهم که هر وقت اصحاب کفر و نفاق آن را به یاد بیاورند، بر خود بلرزند. برای من جنگ‌های پاوه و مصیبت‌های آن امری عادی بود. من به طنین رگبار مسلسل‌ها و غرش خمپاره‌ها از سال‌ها پیش عادت کرده بودم. در لبنان، سال‌های دراز، شب و روز خود را در سنگرهای سخت، زیر آتش توپ‌خانه و بمباران هواپیماهای اسرائیل و رگبار مسلسل کتائب به سر آورده بودم. خطر و شهادت برای من امری طبیعی بود. من با فقر و محرومیت و مصیبت خو کرده بودم و هر روز برادر شهیدی را به دوش کشیده برده بودم. آن‌قدر مصیبت دیده و درد کشیده بودم که گویی سراسر وجودم را با رنج و درد عجین کرده‌اند. همیشه به آغوش مرگ فرومی‌رفتم و مرگ سراسیمه از برابرم می‌گریخت. زندگی من در لبنان، دائماً در خطرهای سخت و مشکلات لاینحل و نبردهای خونین می‌گذشت و راستی هر شب من در آنجا یک پاوه بود؛ بنابراین

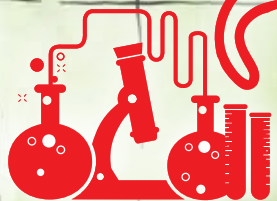
پاوه مرا یاد لبنان می‌انداخت و احساسی از وجودم مستولی و وارستگی از دنیا و معراج به آسمان‌ها بر می‌کرد. با خدای خود راز و نیاز می‌کردم و از همه وابستگی‌ها، حتی زیبایی آسمان با ستارگان جذابش بریده بودم. خاطرات تلخ‌وشیرین گذشته در نظرم رژه می‌رفتند و من با همه آن‌ها، با همه عالم وجود وداع می‌کردم و آماده شهادت می‌شدم.



■ تصویر سازی: مهدی موحد



# تعمیر و نگهداری



رشاد جوان



- هنگام زیستن
- رشته نرم افزار بدون فتوشاپ
- گوشت آزمایشگاهی
- چه کسی قورباغه را شناور کرد؟





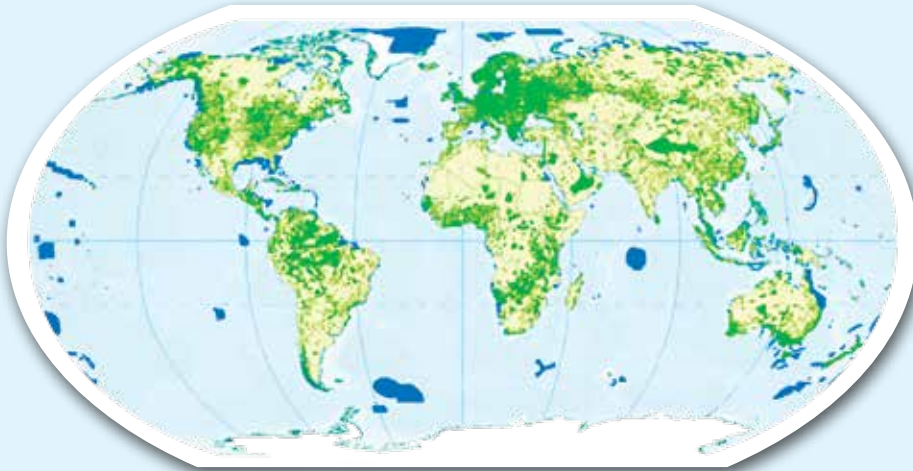
# هنگام زیستن

چگونه از محیط زیست دفاع کنیم

## ■ علی خالقی

همانطور که معلوم است، به جایی زیستگاه می‌گوییم که محل زیست و زندگی است؛ خانه، کوچه، خیابان، مدرسه، پارک و مکان‌هایی مثل کوه، بیابان، ساحل دریا، رودخانه، چمن‌زار، جنگل و... که برای تفریح به آنجا می‌رویم، همه جزو زیستگاه‌ها یا بخشی از زیستگاه‌ها هستند و ما بخش زیادی از آن‌ها را با موجودات دیگر شریکیم. اما بسیاری از موجودات نمی‌توانند کنار یا نزدیک شهرهای ما زندگی کنند و ما هم نمی‌توانیم کنار آن‌ها زندگی کنیم. برای همین این موجودات از ما دور می‌شوند تا در مناطقی امن یا نسبتاً امن زندگی کنند. کشورها هم تصمیم گرفتند از این مناطق امن در جهان حفاظت کنند و به همین دلیل اسمش را مناطق حفاظت‌شده (Protected Area) گذاشتند.

تعاریف گوناگونی برای مناطق حفاظت‌شده وجود دارد؛ ولی بنابر تعریف اتحادیه بین‌المللی حفاظت از طبیعت (IUCN)، منطقه حفاظت‌شده فضایی جغرافیایی است که از طریق قانون و دیگر راهکارهای اثربخش، شناسایی و تعیین شده است و برای رسیدن به حفاظت بلندمدت از طبیعت، از لحاظ خدمات اکوسیستم و ارزش‌های فرهنگی مدیریت می‌شود.

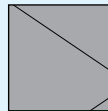


تقسیم‌بندی مدیریتی مناطق حفاظت‌شده از نظر IUCN

۱. ذخیره‌گاه طبیعی  
مدیریت منطقه حفاظت‌شده تنها برای اهداف علمی



۲. منطقه حیات وحش  
مدیریت منطقه حفاظت‌شده بر پایه حفاظت از حیات وحش



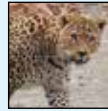
۳. پارک ملی  
مدیریت منطقه حفاظت‌شده بر پایه حفاظت از اکوسیستم



۴. اثر طبیعی  
مدیریت منطقه حفاظت‌شده بر پایه حفاظت از ویژگی‌های طبیعی خاص



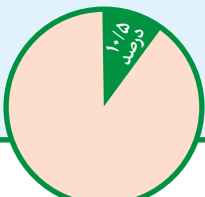
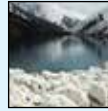
۵. منطقه مدیریتی زیستگاهی گونه‌ها  
منطقه مدیریتی حفاظت‌شده بر پایه حفاظت، از طریق مداخله



۶. چشم‌انداز حفاظت‌شده خشکی و دریایی  
منطقه مدیریتی حفاظت‌شده بر پایه حفاظت از چشم‌انداز خشکی، دریایی و تفریحی؛



۷. منطقه حفاظت‌شده مدیریتی منابع  
منطقه حفاظت‌شده بر پایه بهره‌برداری پایدار از اکوسیستم‌های طبیعی.



این مناطق ۱۰/۵ درصد کل مساحت کشور را تشکیل می‌دهند. غیر از این مناطق، سازمان محیط‌زیست نیز مناطق نسبتاً امنی را که به سکونت‌گاه‌های انسان بسیار نزدیک است، منطقه شکار ممنوع نام‌گذاری کرده تا از شکار جلوگیری شود.

بسیار به هم نزدیک است، از نظر رده‌بندی حفاظتی، نحوه انتخاب و مجوزها تفاوت‌هایی باهم دارند. در اینجا می‌توانید جانمایی این مناطق را ببینید: قرمز، پارک ملی؛ بنفش، اثر طبیعی و ملی؛ زرد، پناهگاه حیات وحش؛ سبز، منطقه حفاظت‌شده.

در ایران هم این نوع مناطق امن، به چهار دسته تقسیم شده و حفاظت می‌شوند:

۱. پارک ملی

۲. اثر طبیعی و ملی

۳. پناهگاه حیات وحش

۴. منطقه حفاظت‌شده.

هرچند تعریف این مناطق ارزشمند





## چند درصد از گونه‌های گیاهی و جانوری در خطر تهدید هستند؟



• ماهی‌ها ۳۴۸۱ گونه



• بی‌مهره‌ها ۶۱۶۱ گونه



• گیاهان ۱۲۰۵۵ گونه



• پستانداران ۵۴۸۸ گونه



• پرندگان ۹۹۹۰ گونه



• خزندگان ۱۳۸۵ گونه



• دوزیستان ۶۲۶۰ گونه

### بعضی تهدیدات مناطق حفاظت شده

تغییرات اقلیمی، شکار غیرمجاز، استخراج سوخت‌های فسیلی، آتش‌سوزی، جمعیت زیاد، از بین رفتن گونه‌های گیاهی، توریسم بی‌قاعده، فاجعه‌های طبیعی و انسانی و گونه‌های گیاهی و جانوری مهاجم.

بسیاری از کشورهای جهان، از مناطق حفاظت‌شده خود استفاده‌های پهنه می‌کنند؛ یعنی هم مناطق حفاظت‌شده را حفاظت می‌کنند، هم گردشگر جذب می‌کنند و هم برای جوامع محلی خود که نزدیک این مناطق زندگی می‌کنند، درآمد کسب می‌کنند.

### بعضی فواید مناطق حفاظت شده

#### ۱. حفاظت ساحلی

مقدار پولی که در هر کیلومتر نوار ساحلی با حفاظت از مانگروها ذخیره می‌شود، ۳۰۰۰۰۰ دلار است. همچنین هر ساله، ۹ میلیارد دلار برای حفاظت از صخره‌های مرجانی ذخیره می‌شود.

#### ۲. ایجاد شغل

با راه‌اندازی پارک ملی لوآنګوا در جنوب زامبیا، ۱۲۰۰ شغل ایجاد شده است. در سال ۲۰۰۴، ۱/۲ میلیون دلار هزینه پارک شد؛ در حالی که ۴/۱ میلیون دلار از توریسم درآمد کسب کرد و علاوه بر پرداخت هزینه‌ها، سود هم داشت و در مجموع ارزش کلی پارک را به ۱۶ میلیون دلار رساند.

#### ۳. حفاظت از منابع آب تازه

تعداد ۸۷۵۰۰۰ خانوار هستند که برنج می‌کارند و آب صرفی‌شان از مناطق حفاظت‌شده تأمین می‌شود.

#### ۴. تنظیم گرمایش جهانی

مقدار کربنی که در پارک ملی کانادا تجزیه شده ۴/۴۳ گیگاتن است؛ یعنی ۲۰ تا ۲۵ درصد گازهای گلخانه‌ای به دلیل حفاظت جنگل‌ها و دیگر اکوسیستم‌ها کم شده است.

#### ۵. افزایش درآمد محلی

درآمد محلی، به دلیل سه‌برابر شدن ماهیگیری در مناطق ساحلی حفاظت‌شده با مدیریت مردم محلی در فیجی، ۳۵ درصد افزایش یافته است.

#### ۶. بهبود ماهیگیری

در مقدار کلی صید ماهی در جزیره تحت حفاظت «آپوام‌پی‌ای» در فیلیپین، ۱۰ دسته افزایش مشاهده می‌شود که ۳۰۰ کیلو ماهی بیشتر برای مردم محلی در هر ماه به همراه داشته که تقریباً دو برابر مقدار قبلی است.



● دکتر محمدامین فضلی  
● ورودی ۸۶ نرم افزار شریف  
● استاد دانشگاه

### درست خوبه؟ یا چی؟

حواستان باشد. خیلی‌ها صرفاً به واسطه معدل یا رتبه خوب وارد دانشگاه می‌شوند؛ اما با توجه به اینکه همیشه شاگرداول بوده‌اند، ممکن است در رقابت با بچه‌هایی که انگیزه و استعداد برای کامپیوتر دارند، عقب بیفتند. اوایل، دانشگاه برای این تیپ افراد سخت می‌گذرد و با توجه به پیش‌نیاز داشتن دروس، جبران ضعف اولیه به‌مرور سخت می‌شود.

### اصلاً می‌دونی قراره چی بخونی؟

درباره رشته نرم‌افزار، بیشتر دبیرستانی‌ها تصور می‌کنند با ورود به دانشگاه می‌توانند آخرین فناوری‌های هک کردن، برنامه‌نویسی، ربات‌سازی و... را یاد بگیرند؛ اما این‌ها مهارت‌های فنی‌اند و نه چارت درسی رشته نرم‌افزار. در دانشگاه بیشتر، «مفاهیم کلیدی» برنامه‌نویسی به دانشجو آموزش داده می‌شود؛ مفاهیمی پایه‌ای که در طول زمان فهم متون را برای دانشجو راحت‌تر خواهد کرد. بیشتر دانش‌آموزان نمی‌دانند که حتی در درس‌هایی مثل «برنامه‌نویسی پیشرفته»، بنا نیست زبان برنامه‌نویسی خاصی آموزش داده بشود. با این حال، اگر یادگرفتن زبان برنامه‌نویسی به‌طور معمول در هر مرکز فنی چند ماه زمان ببرد، برای دانشجویی که مسلط به درک مفاهیم برنامه‌نویسی باشد، آن دوره چندماهه به دوسه روز تقلیل پیدا خواهد کرد. در مراکز فنی، «مفاهیم» آموزش داده نمی‌شود و یادگیری زبان دوم، سوم و... به‌اندازه زبان اول زمان‌بر است و رسیدن به توانایی تطبیق دادن زبان‌های مختلف برنامه‌نویسی، مهارتی است که شخصاً تصور می‌کنم فقط در دانشگاه‌های خوب و نه حتی دانشگاه‌های متوسط یا ضعیف، امکان‌پذیر خواهد بود.

### حالا کار چی؟ پول تو این رشته هست؟

طبق آخرین آماري که از دوستان شنیده بودم، رقمی بین پنجاه تا چهارصد هزار فارغ‌التحصیل در رشته کامپیوتر داریم. با این حال، هنوز هم بزرگ‌ترین مشکل شرکت‌های کامپیوتری، در وهله اول «کمبود نیرو» است. دانشجویهایی که «کارکن» باشند، از ترم دوم یا سوم و با توجه به تسلطی که بر مفاهیم پیدا می‌کنند، می‌توانند در عرض یکی دو ماه خودشان را با شرایط شرکت‌های درخواست‌کننده وفق داده و کارشان را شروع کنند؛ اما «هل کار بودن» شرایط خاص خودش را دارد. بازار کار به دنبال دانشجویانی است که در زمینه آموزشی و درک تطبیقی مفاهیم غنی‌تر باشند. به همین دلیل بعید است شرکت‌ها به‌صورت متفرقه نیرو جذب کنند؛ چراکه در آن صورت باید به‌ازای هر تغییر، هزینه‌های هنگفتی صرف آموزش نیروی کار قدیمی کنند.

### # از\_من\_به\_شما\_نصیحت

پیشنهاد می‌کنم دانشجویان بیشتر به‌سمت استفاده از فرصت‌های استارت‌آپی بروند (در مقایسه با معلمی در کلاس‌های کنکور، کاری که اصولاً بچه‌ها انتخاب می‌کنند). در پروژه‌های استارت‌آپی، کار حرفه‌ای را تجربه می‌کنید و با تمام چالش‌ها، باگ‌ها و شکست‌هایش روبه‌رو می‌شوید؛ هزینه را هم که سرمایه‌گذار می‌دهد و نهایتاً با ریسک خیلی کمتر طرح به نام خودتان می‌شود. معلم کنکور شدن، یعنی از دست دادن فرصت‌های آموزشی و فرصت‌های کاری حرفه‌ای و پایدار؛ حتی اگر حقوقش زودبازده باشد! هرچند به پروژه‌های استارت‌آپی هم نقد وارد است؛ مثلاً اینکه دانشجو تا حدی از فضای آموزشی دور شده و دانشگاه را تبدیل به بازار می‌کند و در بلندمدت با زیاد شدن استارت‌آپ‌ها، برنامه آموزشی و استقلال دانشگاه تحت‌تأثیر قرار می‌گیرد. با این حال، به‌نظر من خروجی استارت‌آپ‌ها در چند سال اخیر، خروجی بدی نبوده است و با توجه به طولانی بودن دوران مدرسه، دانشجویانی که در زمینه استارت‌آپ‌ها فعالیت کرده‌اند، به‌لحاظ مهارت‌های کاربردی و اجتماعی، به افراد ورزیده‌تری تبدیل شده‌اند و نتایج کارهایشان مشهود است.

# رشته نرم‌افزار بدون فتوشاپ آنچه درباره چهار سال کارشناسی نمی‌دانید.

## زهر صنعتگران

دانشجوی ریاضی که بودم، به‌شوخی به هم‌دانشکده‌ای‌ها می‌گفتم: «بچه‌ها فقط الگوهای موفق نمی‌خوان. من برای هرکی اشتباهی اومد ریاضی، می‌شم آینده عبرت.» در این شماره، در کنار قله آمال و آرزوهای بچه‌های ریاضی، در جمع دانشجویان نرم‌افزار دانشگاه شریف می‌نشینم و درباره تجربه‌ها، دیده‌ها، شنیده‌ها، پرستیژ و آینده کاری‌شان گپ می‌زنیم. مسئولیت این صفحه را به عهده گرفتم تا زمان وارد کردن کدها در سایت انتخاب رشته، از «تجربه» دانشجویانی که رشته‌های ایدئال ما را «زندگی» کرده‌اند، تصویر درست‌تری داشته باشید. با همه این اوصاف، حرف آخرم را اول بزنم: فرار نیست همه فرار کنید. یکی دو نفر هم ریاضی بخوانند عیبی ندارد! مهندسی جای کار زیادی دارد تا تبدیل بشود به رشته‌ای ایدئال. بیشتر از این‌ها باید اصلاحش کرد. اگر دوستش دارید، پای کارش بمانید. مواظبش باشید. دو دقیقه آمده بودیم خودتان را ببینیم، همه تغییر رشته دادید رفتید؟!







«کلاً درس خوندن رو دوست داشتم. به کنکور فکر نمی‌کردم. اصلاً کسی تو دبیرستان، هدف رئیس جمهور شدن نداره همه به مسیرهای هموار تر فکر می‌کنیم. به اینکه حالا فعلاً بریم به رشته درست‌درمون، بعداً به بعدش فکر می‌کنیم. دانشگاه هم خوبه. فرصت مناسبی داریم و در زمینه‌های مختلف یاد می‌گیریم و تجربه می‌کنیم، اشتباه می‌کنیم و جلو می‌ریم.»



http://

**● مریم الهی**  
**● صادره از شهر اصفهان / رتبه ۴۲**  
**● معدل دبیرستان: ۱۹**  
**● معدل دانشگاه: ۱۷**  
 مریم و خانواده‌اش از اینکه نرم‌افزار رشته سنگینی نیست، در دسر اضافی ندارد و بازار کار نسبتاً مناسبی دارد، راضی‌اند.



**● احمد حاجی‌محمدخانی / رتبه ۸۷**  
**● صادره از شهر اسفرااین**  
**● معدل دبیرستان: ۱۹**  
**● معدل دانشگاه: ۱۵**  
 احمد در زمان دبیرستان به تمامی رشته‌ها علاقه داشت و در هر مسابقه‌ای که فکرش را بکنید، اعم از زیست، شیمی، مسابقات حوزه انسانی و... شرکت می‌کرد. خیلی از دانش‌آموزان در زمان دبیرستان این حالت را دارند. اگر شما هم مثل احمد هستید، نگران نباشید. طبیعی است. بدتر هم می‌شوید!

**● محمدمهدی جهان‌آرا**  
**● صادره از شهر یزد**  
**● دارای یک عدد مدال نقره**  
**● در المپیاد کامپیوتر**  
**● معدل دبیرستان: ۱۷**  
**● معدل دانشگاه: ۱۵**

خانواده محمدمهدی همه تلاششان را کردند تا او سراغ رشته تجربی برود؛ اما خودش اهل ریاضی بود و حالا بعد از شش ترم می‌گوید بدش نمی‌آید به‌جای مهندسی کامپیوتر، رشته علوم کامپیوتر را انتخاب می‌کرد. درس‌های تئوری را بیشتر می‌پسندد و تا قبل از دانشگاه، از این اولویت خودش باخبر نبوده و بیشتر بر اساس اینکه علاقه‌ای نسبی به کامپیوتر داشته و آن زمان این رشته «روی بورس» بوده، انتخابش کرده است. در پاسخ به سؤال «حالا اصلاً رشته‌تون به درد می‌خوره»، محمدمهدی جواب کوتاهی می‌دهد: «شما الان چقدر از موبایلتون استفاده می‌کنید؟»

**● امیر حسین پویا**  
**● صادره از شهر تهران**  
**● دارای یک عدد مدال طلا**  
**● در المپیاد کامپیوتر**  
**● معدل دبیرستان: ۱۷.۵**  
**● معدل دانشگاه: ۱۶**

امیر حسین، مدیرمسئول نشریه انجمن علمی دانشکده است. به دلیل اینکه مادر و پدرش هر دو پرستار بودند، از فضای تجربی زده می‌شود و به سمت ریاضی فرار می‌کند. در رشته نرم‌افزار نیز، اوایل مثل بچه آدم سرش به درس و مشقش بوده، اما پس از انتخابات، درگیر فضای سیاسی و انجمنی دانشگاه می‌شود و سر از فعالیت‌های فوق‌برنامه‌ای درمی‌آورد. الان هم در این ترم‌های آخر، سودای جامعه‌شناسی به سرش زده و در فکر تغییر رشته برای آزمون ارشد است.

«کار تو زمینه آکادمیک دیربازدهس؛ اما تنها راه پیش‌رو بودن تو علمه و برای رسیدن به این هدف، باید ورای شناخت سطحی در مقطع کارشناسی قدم برداشت. با این حال زمینه کسب درآمد در مقطع کارشناسی هم فراهمه. کافه‌بازار، دیجی کالا، استارت‌آپ‌های نوین، همه اینا بستر لازم برای به‌کارگیری داده‌های دوران کارشناسی رو درون خودتون دارن؛ هر چند، به‌طور متوسط هر شرکت ۱۲۰ ساعت کار مفید از ما می‌خواد و ممکنه برآومدن از پس این ساعت کاری، برای دانشجو راحت نباشه. اما برای فارغ‌التحصیلان نرم‌افزار، بازار کار فراهمه.»

«اوایل، توقعم از دانشگاه زیاد بود. فکر می‌کردم باید خیلی درس خوندم و خفن بود. اما اینجا این‌طوری نیست که هرچی بیشتر بخونی، نمره بیشتری بگیری. مثل دبیرستان نیست. مهم اینه محصول بسازی، صدهزار نفر دانلود کنن. الان همه‌چی رو کامپیوتر سوارمه.»

«شاید هر ماه پیش‌بمون بشم از اینکه دارم مهندسی می‌خونم. باورش برای دیگران سخته، اما تو همین مسیر که قراره انصراف بدم و برم جامعه‌شناسی، ترجیح می‌دم ریاضی محض بخونم. به بعضی رشته‌ها ظلم شده که افتادند ته جدول انتخاب رشته با این حال از درس خوندن داخل دانشکده راضی بودم؛ به صنعت نزدیک بود و امکانات نسبتاً خوبی در اختیار دانشجو می‌گذاشت. بستر فعالیت‌های جانبی هم اون‌قدر فراهم بود تا نمود کوچکی از جامعه باشه و بهمون فرصت شناخت بیشتر خودمون و علاقمون رو بده. هر چند، طبیعتاً این شناخت در کشورهای دیگه، تو جایی شبیه کالج صورت می‌گیره و نه دانشگاه.»







گاو در ایرلن و ما گرد جهان می‌گردیم!

## گوشت آزمایشگاهی

پارسا بازدار

آن به کنه اصول طب بینا شد ز ما خولیا پریشان حال هیچ گاوی به سان من فربه گرددش گنج سیم، کیسه ز من به دکان هریسه‌پز سپرید...» جاسی

بود در عهد بوعلی سینا ز آل‌بویه یکی ستوده‌خصال بانگ می‌زد که: «کم بود در ده آشپز گر پزد هریسه ز من زود باشید حلق من ببرید!



چند هزار سال است که ما انسان‌ها دست به پرورش حیوانات زده‌ایم و سپس آن‌ها را برای استفاده از گوشتشان سلاخی کرده‌ایم. در طول این همه سال، کشتن حیوانات برای مصرف گوشت آن‌ها، به جزء تقریباً جدایی‌ناپذیری از فرهنگ بیشتر جوامع تبدیل شده است. اما پیشرفت‌های اخیر در حوزه فناوری سلول‌های بنیادی و بیوتکنولوژی، می‌تواند همه چیز را تغییر دهد و حتی شاید این خاطره گناه‌آلود کشتن حیوانات را برای تولید غذا، برای همیشه از ذهن پاک کند.



۱

در سال ۲۰۱۳ مارک پست توانست اولین همبرگر به‌دست‌آمده از کشت سلول‌های بنیادی را در آزمایشگاهش تولید کند. در این روش، می‌توان با استفاده از تنها چند عدد سلول بنیادی، چندین تن گوشت تولید کرد. یکی از این روش‌ها برای تولید گوشت، استفاده از سلول‌های اقماری موجود در عضله حیوانات است. این سلول‌ها به‌صورت غیرفعال در عضله وجود دارند و تنها به‌هنگام وارد شدن آسیب و نیاز به بازسازی آن، شروع به تقسیم می‌کنند. در محیط کشت مناسب، سلول‌های اقماری پس از فعال شدن، باعث ایجاد سلول‌های میوبلاست می‌شوند که در نهایت به سلول‌های عضلانی میوسیت تمایز می‌یابند. میوسیت‌ها سپس با یکدیگر الحاق شده و در نهایت پس از قرارگرفتن روی داربستی مناسب، رشته‌های عضلانی را به وجود می‌آورند. عضله ایجادشده، در نهایت برای مصرف در غذا مناسب است.

## از گاو تا بشقاب

محققان در حال استفاده از تکنیک‌های مهندسی بافت برای ایجاد گوشت خوراکی در آزمایشگاه هستند.

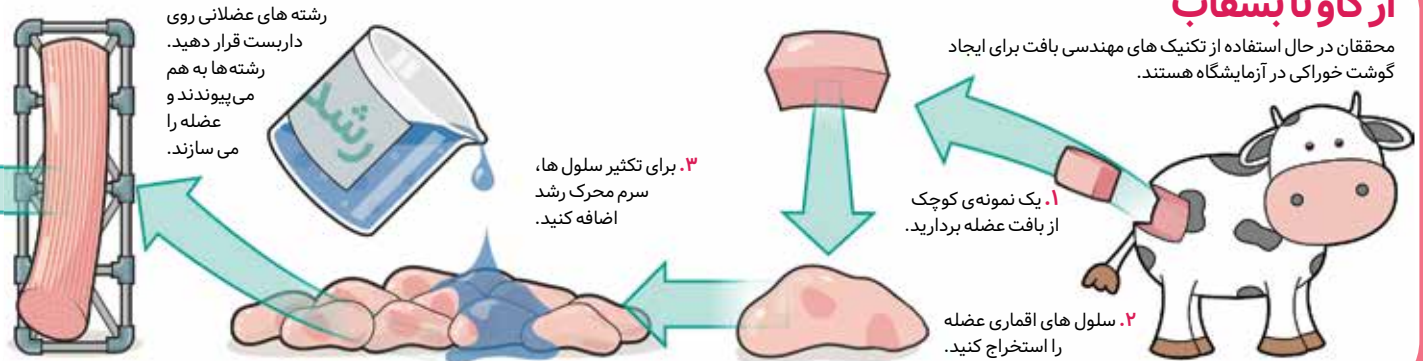
۱. یک نمونه‌ی کوچک از بافت عضله بردارید.

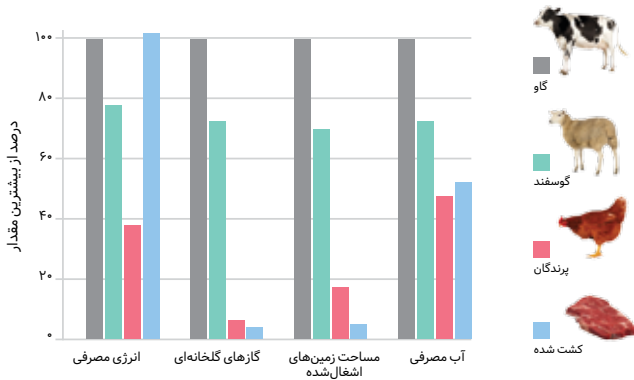
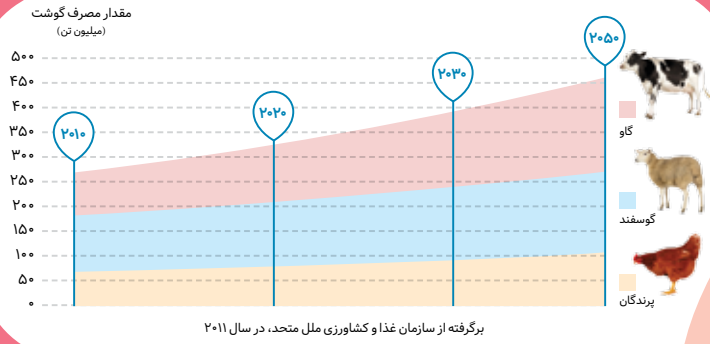
۲. سلول‌های اقماری عضله را استخراج کنید.

۳. برای تکثیر سلول‌ها، سرم محرک رشد اضافه کنید.

۴. سلول‌ها را برای ایجاد

رشته‌های عضلانی روی داربست قرار دهید. رشته‌ها به هم می‌پیوندند و عضله را می‌سازند.





## ۲

### مزایای گوشت مصنوعی در مقایسه با گوشت حیوانات

پیش بینی می‌شود که در سال ۲۰۵۰ جمعیت کره زمین به ۹٫۷ میلیارد نفر برسد؛ در نتیجه آن و با توجه به افزایش عمومی درآمد، میزان مصرف گوشت تقریباً دوبرابر خواهد شد و سیستم دامداری سنتی برای تأمین این میزان از تقاضا کارآمد نخواهد بود؛

- گوشت مصنوعی می‌تواند از گوشت طبیعی سالم‌تر باشد؛ زیرا با این روش می‌توان گوشتی با تری‌گلیسرید کمتر... تولید کرد؛ دام‌ها آن قدر که به نظر می‌رسد هم بی‌آزار نیستند. تحقیقات جدید نشان داده که استفاده از گوشت مصنوعی می‌تواند در حل بسیاری از مشکلات جهانی زیست محیطی، مثل کم‌آبی، گرمایش جهانی و... مؤثر باشد؛
- در آینده نزدیک، با استفاده از این فناوری می‌توان گوشت حیوانات منقرض شده یا در حال انقراض را هم تهیه کرد؛
- با این روش هیچ حیوانی برای تولید غذا کشته نمی‌شود؛
- و بالاخره این تکنولوژی، فضانوردان را از اینکه صبح تا شب دنبال گاو فضایی برای شکار بگردند، بی‌نیاز می‌کند.

## ۳

### چالش‌ها

- اولین همبرگری که مارک پست به این روش تولید کرد، حدود ۳۳۰ هزار دلار هزینه داشت و یکی از مشکلات اصلی این فناوری، همین قیمت بالا است؛
- کاهش تعداد دام‌ها و مزارع تولید علوفه، می‌تواند اثرات زیستی ناخوشایندی بر اکوسیستم محلی بگذارد؛
- تخمین زده می‌شود که میزان انرژی لازم برای تولید گوشت مصنوعی، بیشتر از تولید گوشت عادی باشد؛
- شبیه‌سازی مزه و بافت گوشت مصنوعی به گوشت طبیعی دشوار است؛
- بزرگ‌ترین چالش پیش‌رو برای تولید گوشت مصنوعی، احتمالاً پذیرش آن در جامعه باشد؛ زیرا بسیاری از افراد درباره تولیدات آزمایشگاهی نگرشی منفی دارند.

## ۴

### نتیجه

جدا از تمامی این مسائل، گوشت کِشت‌شده به‌زودی زندگی ما را متحول خواهد کرد و بازار ۸۴۴ میلیارد دلاری گوشت را در خواهد نوردید. طبق برآوردها، با پیشرفت سایر فناوری‌های مربوط، قیمت این محصول تا حد ۱۰ دلار به‌ازای یک همبرگر، کاهش خواهد یافت. اولین محصولات بر پایه این فناوری، احتمالاً تا پایان امسال به بازار مصرف راه خواهند یافت. اما جدا از تمامی پرسش‌هایی که درباره آینده این فناوری مطرح شده، سؤالی ذهنم را به خود مشغول کرده است: اگر در سال ۲۰۵۰ یکی ستوده خصال از مایخولیا پریشان حال شود، چه بانگی خواهد زد؟!



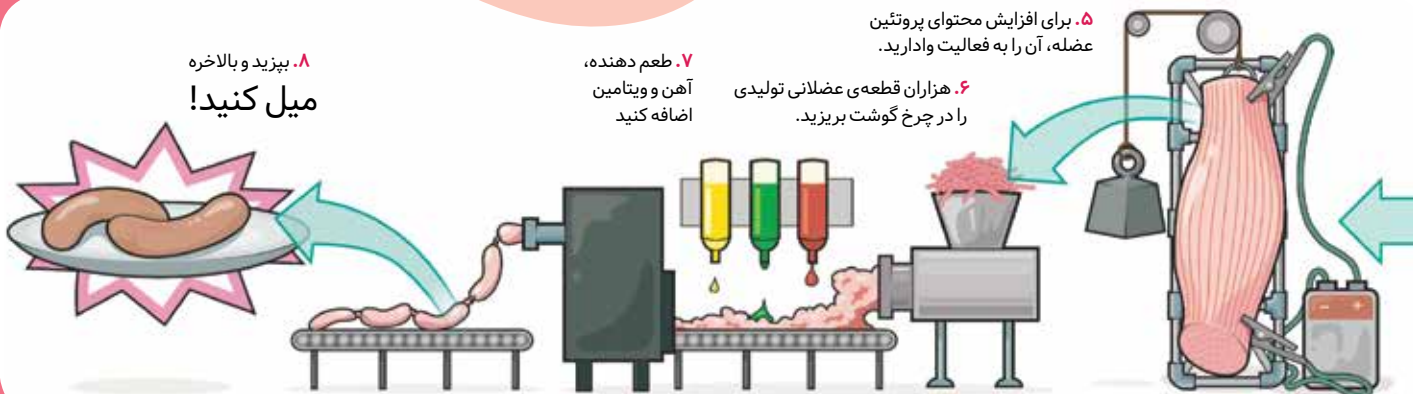
گرافیک: فدی‌حسین

۵. برای افزایش محتوای پروتئین عضله، آن را به فعالیت وادارید.

۶. هزاران قطعه‌ی عضلانی تولیدی را در چرخ گوشت بریزید.

۷. طعم دهنده، آهن و ویتامین اضافه کنید

۸. بپزید و بالاخره میل کنید!







# چه کسی قورباغه را شناور کرد؟

زهرا ابراهیم پور



## «ایگ نوبل» چیست؟

جایزه‌ای است که حدود سی سال قدمت دارد و در پاییز هر سال (تقریباً هم‌زمان با نوبل) به یافته‌های ۱۰ پژوهش علمی با موضوع‌هایی عجیب و غریب یا پیش پا افتاده داده می‌شود. ایگ نوبل در واقع تقلیدی طنزآمیز از جایزه نوبل واقعی است.



IgNobel

آیامی توانید تصور کنید یک پژوهشگر واقعی به خاطر «اختراع چرخ» آن هم در سال ۲۰۰۱ جایزه بگیرد؟! و یا باور می‌کنید محققى برای اینکه توانسته «مساحت کل سطح فیل هندی» را به دست بیاورد، یک جایزه معتبر بین‌المللی را برده است؟! بله، باید باور کنیم... این‌ها که نوشتیم، واقعیت دارند. یعنی محققانی در دنیا هستند که برای پژوهش درباره این چیزهای عجیب و خنده‌دار وقت صرف می‌کنند و جالب‌تر اینکه کسانی هستند که به عجیب‌ترین و خنده‌دارترین آن‌ها جایزه می‌دهند!



## برخی از عجیب‌ترین جایزه‌های ایگ نوبل

**صلح**  
مسئله پارک غیرقانونی خودروهای لوکس، با رد شدن تانک از روی آن‌ها قابل حل است! آرتوراس زوکاس، شهردار شهر ویلنیوس در کشور لیتوانی

**آناطومی**  
چرا پیرمردها گوش‌های بزرگی دارند؟

**صلح**  
برای الکساندر لوکاشنکو رئیس‌جمهور بلاروس به خاطر غیرقانونی کردن کف زدن در محیط‌های عمومی؛ و به پلیس بلاروس به خاطر دستگیر کردن مرد تک‌دستی که کف زده بود!

۲۰۱۷

۲۰۱۳

۲۰۱۱

۲۰۱۰

۲۰۰۹

۲۰۰۸

۲۰۰۲

**ریاضیات**

تخمین مساحت کل سطح فیل‌های هندی  
ک.پ. سریکومار و گ. نیرمالان

**دامپزشکی**  
کاهوهایی که اسم دارند، بیشتر از کاهوهایی که اسم ندارند، شیب می‌دهند. کترین داگلاس و پیتر رولینسون

**فیزیک**

در مسیرهای بچ‌زده در زمستان، مردم اگر جوراب را روی کفش‌های خود بپوشند کمتر سر می‌خورند. لیان یانگ و پاتریشیا پریست

**بیولوژی**

کک‌هایی که روی بدن سگ زندگی می‌کنند بلندتر از کک‌هایی می‌پرند که روی بدن گربه زندگی می‌کنند. کریستل جوپرت و مایکل فرانک



اولین سال برگزاری ایگ نوبل

۱۹۹۱

## هم نوبل هم ایگ نوبل

در میان محققانی که جایزه ایگ نوبل را برده‌اند اولین و تنها کسی که جایزه نوبل را هم گرفته، «آندره گایم» فیزیکدان روسی است. او در سال ۲۰۰۰ به خاطر «شناور کردن قورباغه در هوا با آهن ربا» جایزه فیزیک ایگ نوبل را برد و ۱۰ سال بعد، برای تحقیقاتش درباره گرافین، نوبل فیزیک را گرفت.



## اول خنده، بعد تفکر

از سال ۱۹۹۱، جایزه ایگ نوبل اهدا می‌شود تا از پژوهش‌هایی تقدیر کند که «ابتدا مردم را می‌خندانند سپس آن‌ها را به فکر وامی‌دارند». برگزارکننده اصلی این جایزه، نشریه طنز علمی «سال‌نامه تحقیقات باورنکردنی» یا Improb- Annals of Research نامی است. هدف از دادن این جایزه، این است که با تجلیل و تقدیر از پژوهش‌های عجیب و خیال‌پردازانه، مردم را به علم، پزشکی و فناوری علاقه‌مند کنند.

## نام و نشان

نام این جایزه هم هوشمندانه انتخاب شده و به کلمه Ignoble انگلیسی بسیار شبیه است. Ignoble یعنی قلابی و ناصح؛ و کلمه Noble هم در آن پنهان است تا رگه طنز و شوخی بانمک ایگ نوبل با جایزه نوبل، در نامش هم حفظ شود.



شیمی

رد این باور قدیمی که نفت و آب مخلوط نمی‌شوند. اسکات سوکولوفسکی و استفن ماسوتانی

## کدام رشته‌ها؟

جایزه نوبل تنها به تأثیرگذارترین تحقیقات سال در زمینه‌های فیزیک، فیزیولوژی و پزشکی، شیمی، صلح و ادبیات داده می‌شود. اما جوایز ایگ نوبل در رشته‌های دیگری از جمله اقتصاد، مهندسی، آناتومی، تغذیه، روان‌شناسی، مطالعات میان‌رشته‌ای و... نیز برندگان دارند.



## شوخی و خنده، همه وقت، همه جا

در سال‌های اول، دانشگاه TIM میزبان جشن پایانی جایزه ایگ نوبل بود اما حالا این مراسم در سالن تئاتر ساندروز در دانشگاه هاروارد برگزار می‌شود. این مراسم هم جنبه شوخی و طنز دارد. اهداکنندگان جایزه، برندگان نوبل اصلی‌اند. تندیس اهدایی، هر سال متفاوت است و آن هم به شکلی خنده‌دار طراحی می‌شود. برندگان در مراسم اصلی، تنها ۶۰ ثانیه فرصت دارند سخنرانی کنند اما دو روز بعد به آن‌ها امکان داده می‌شود تا یافته‌هایشان را کامل‌تر روی پرده شرح بدهند.

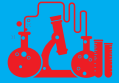


## موفقیت‌های واقعی

این جایزه، در بیشتر موارد به موفقیت‌های واقعی اهدا می‌شود. اغلب پژوهش‌هایی که ایگ نوبل را می‌برند، مستند و علمی هستند و در مجلات معتبر به چاپ رسیده‌اند. شاید این پژوهش‌ها بی‌ارزش و حتی مسخره به نظر برسند، اما گاهی پایه تحقیقاتی می‌شوند که تأثیر مهم و جدی در زندگی آدم‌ها دارند.







# کم خوابی چقدر خطرناک است؟

• علی خاکبازان

بی حالی صبحگاهی و خمیازه‌های پشت سر هم، یگانه اتفاق‌هایی نیستند که به‌هنگام خستگی در بدن پدیدار می‌شوند؛ بلکه علاوه بر این‌ها، در بدن ما اتفاق‌های دیگری هم می‌افتد.



## نکاتی درباره خوابیدن

- کم خوابی سریع‌تر از غذا نخوردن می‌تواند ما را بکشد. اگر ده روز نخوابیم خواهیم مرد، اما باید دو هفته تمام هیچ چیز نخوریم تا بمیریم.
- بیشتر مردم به هفت تا نه ساعت خواب در شب نیاز دارند تا به‌طور کامل استراحت کرده باشند.
- در حالت ایده‌آل، ده تا پانزده دقیقه طول می‌کشد تا ما کاملاً به خواب برویم.

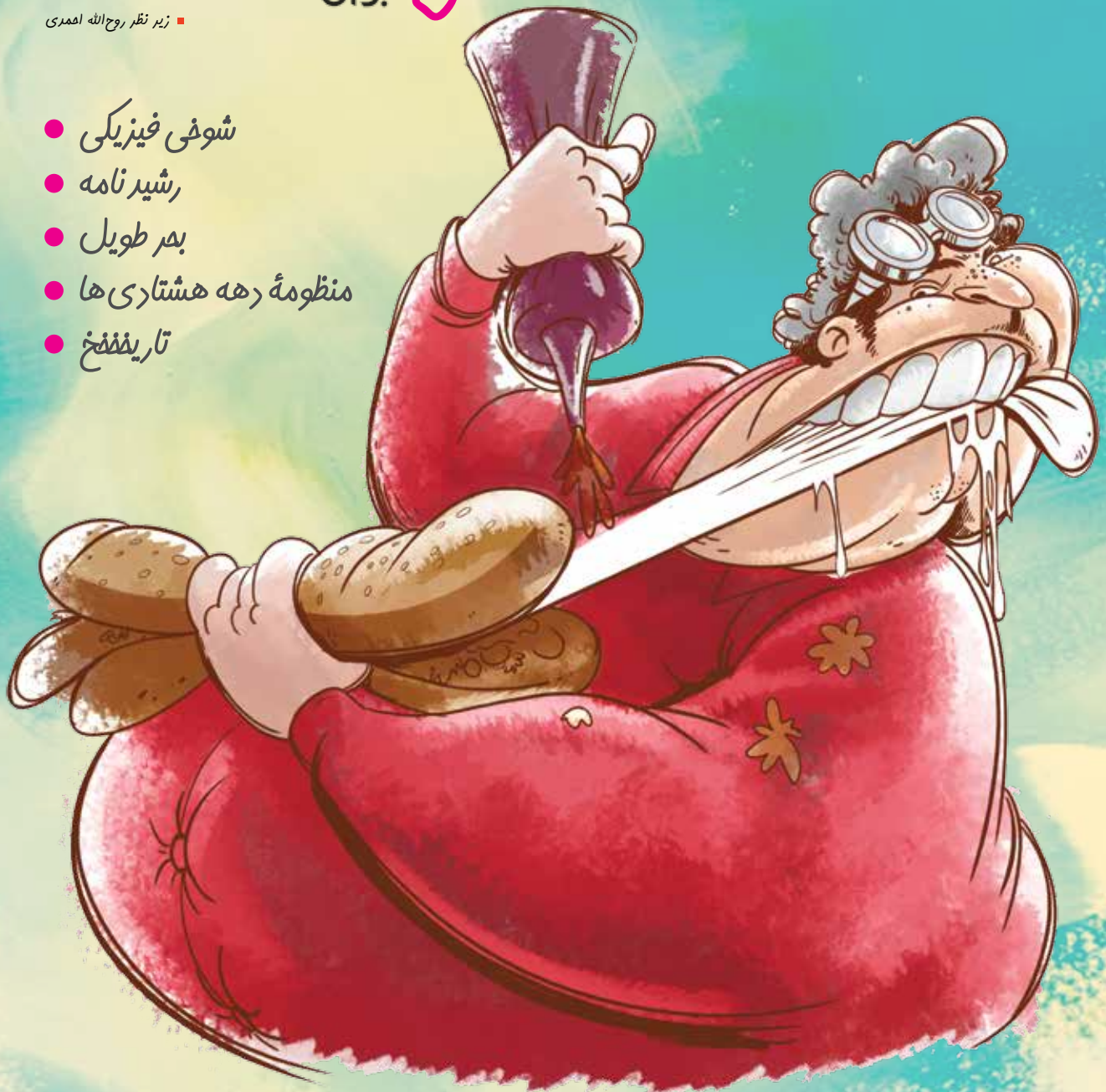




رشاد  
بقرات

■ زیر نظر روح الله امیری

- شوخی فیزیکی
- شیر نامه
- بحر طویل
- منظومه دهه هشتادی ها
- تاریخفخ







رئیس فدراسیون ورزش دانش‌آموزی کشور:  
سالن‌های ورزشی در داخل یا کنار مدارس ساخته شوند تا بتوان با این ترفند،  
گوشه‌ای از مشکلات مدارس، یعنی کمبود فضای ورزشی، را برطرف کرد.



وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات:  
همه مدارس تا سال آینده به شبکه ملی اطلاعات متصل می‌شوند.



■ ایره، روح‌الله احمدی  
■ اجرا: سام سلماسی

• «به نظرم یکی از بهترین تفریحات درس خواندن است»  
با نوشتن این جمله توی انشام تونستم لقب چای شیرین کلاس رو با اقتدار به دست بیارم.

پیک پیک مستون

■ مهرداد حسین‌زاده



## شوفی فیزیکی

## ایام فوش سه ماه تعطیلی رفت

■ مهروی استاد احمد

تعطیل کنید سال تحصیلی را  
این دیکته و حساب تمهیلی را  
من بنده آن دم که آقای وزیر  
تمدید کند سه ماه تعطیلی را

این خافله عمر عجب می گذرد  
در اوج شتاب روز و شب می گذرد  
با سرعت نور می رود تابستان  
پاییز ولی و جب و جب می گذرد

پاییز رسید و فصل گرما طی شد  
پس نوبت درس و مشق پی در پی شد  
ایام فوش سه ماه تعطیلی را  
افسوس! نرانم که کی آمد کی شد



پوش می رسد، مولکول ها تعارف را  
کنار گذاشته و عین مسافران مترو، با  
قیل و قال قل قل، سطح مایع را به  
مقصد ایستگاه بعدی ترک می کنند.  
مظنه نقطه پوش در جاهای مفتاح  
فرق می کند و برعکس قیمت ملک که  
بالاشهر بیشتر است، نقطه پوش هرچه  
بالا بروی، کمتر می شود. نقطه پوش  
آب در سواحل خلیج فارس صد درجه  
سانتی گراد و در قله دماوند حدود هشتاد  
درجه است.

وقتی فشار هوا زیاد شود، نقطه پوش  
آب بالا می رود. وقتی فشار کم شود،  
نقطه پوش هم کم می شود. با وجود  
اینکه حدود ۷۰ در صد بدن انسان را آب  
تشکیل می دهد، وقتی فشار روی آدم  
زیاد شود، نقطه پوشش پایین می آید و  
وقتی فشار کم شود، بالا می رود و دیرتر  
پوش می آورد.

اما همان طور که وقتی آب به نقطه  
پوش می رسد متلاطم می شود و قل قل  
زیادی می کند و فودش هم نمی فهمد  
چه می گوید، آدمی زاد هم وقتی پوش  
می آورد، قل می زند و «فشم راهی را  
پیش پایش می گذارد که فشم از دیرن  
آن عاجز است».

به قول شاعر:  
کشیده شعله فشم زبونه  
بشر هرچی کشیده از زبونه  
میون فودن فشم و نفودن  
تفاوت از زمین تا آسمونه

## ترمودینامیک آب پوش یا پس من یک موز برداشتم

■ مهروی فرج اللهی

در مایعات، مولکول ها از یک طرف با  
نیروی پسندگی، به هم پاکر تم مفصلتم  
می گویند و یکدیگر را جذب می کنند، از  
طرف دیگر با نیروی رانشی قوی، فشم  
دیرن یکدیگر را ندارند و تراکم ناپذیرند.  
در واقع مولکول های آب با دست پس  
می زنند و با پا پیش می کشند و با وجود  
اینکه فودشان آب هستند، دل دیوانه  
را به آتش می کشند. مولکول هایی  
که دلشان آتش گرفته سر به آسمان  
می گذارند و تبفیر سطحی رخ می دهد.  
تبفیر سطحی در هر دمایی با افتراق  
تعارف و بفرمازدن مولکول ها اتفاق  
می افتد؛ اما همین که دما به نقطه



■ تصویرسازی: مهدیه پرزوی

■ بچه که بودم یه بار با یه خارجی مثل بلبل حرف زدم.

تازه، اون موقع کلاس زبانم نمی رفتم. البته باید بگم من با اون خارجیه فارسی حرف می زدم، اونم واتوات می کرد.





# رشیرنامه

## (منظومه دنباله دار)

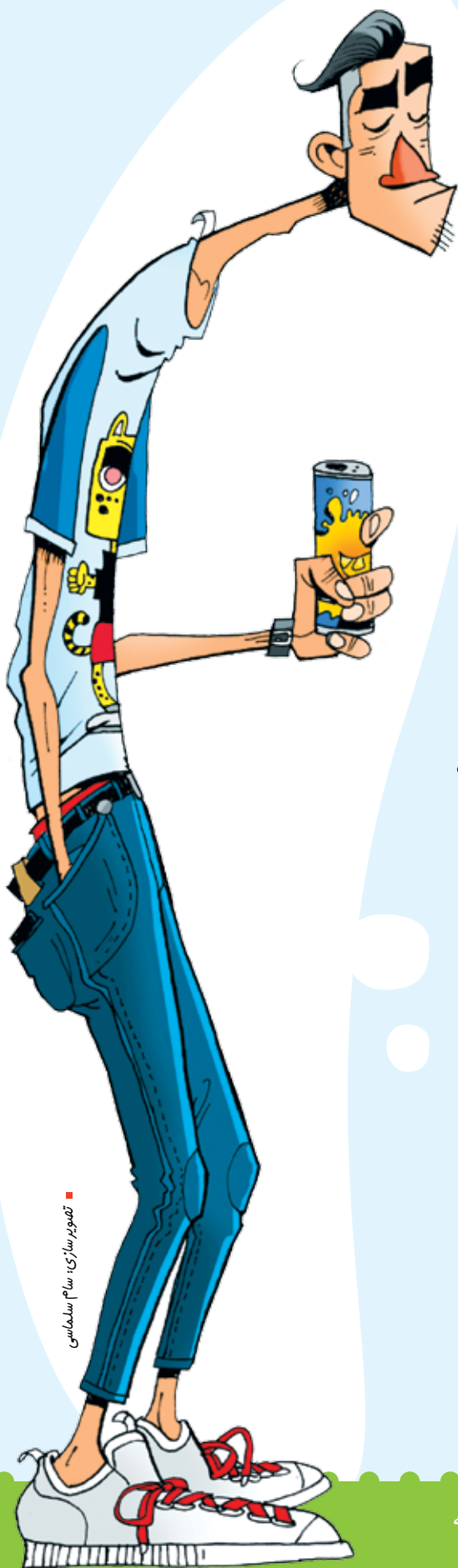
■ سعید سلیمان پورارومی

قسمت اول

اندر حکایت قهر کردن رشید با راوی داستان

الا ای نوجوانان، ای جوانان  
 الا ای دسته منظومه فنانان  
 کنون گیرم همه درگیر در سید  
 ز یاران لااقل حالی پیر سید را  
 کمی پیگیر حال دوستان شو  
 عزیزم با توام... تو... نه! بله... تو  
 نمی گویی که اکنون ماه شد هفت  
 رشید قصه مان چون شد؟ کجا رفت؟  
 نمی گویی چرا با ما چرا هاش،  
 رشید قصه ما نیست پیداش!  
 \*  
 هو این ها را ز ما پرسید راوی  
 مرا افزود حس کنجکاوای  
 برو گفتم: الا ای پیر نقل  
 بگو ما را چه باشد نقل این حال  
 رشید آیا دگر زین قصه فسته ست؟  
 زبانم لال یا پایش شکسته ست؟  
 در این صغفه که گل کرده حسابی،  
 چرا دیگر نگر در آفتابی

بگفتا: «آن عزیز شه‌ره در شهر،  
 شده با قصه گوی فویشتن قهر  
 در این قصه به قهری این پینینی  
 نمی فواهد کند نقش آفرینی!»  
 من و راوی در این صحبت که ناگاه  
 رشید اخسرده حالت آمد از راه  
 به من گفت: «ای مطاب جان، خدا را  
 قضاوت کن فودت این ماچرا را  
 نباشد حرف من بی منطق و مفت»  
 سپس رو کرد بر راوی، پنین گفت:  
 «مقدر آفر ز بومر قصه باقی  
 چرا این سان کش و قوس اضافی؟  
 الا راوی، نمی فواهم مشقت  
 موفق کن مرا بی رنج و زحمت  
 در این قصه قلم چون در کف توست  
 کمی پالاک شو، تا کی پنین سست؟  
 به نفع من بیدر در داستان دست  
 چرا آفر کنی این دست آن دست  
 سه سوته هر چه فواهم کن مفق  
 مرا با یکدرو جمله کن موفق  
 چرا این سان فسیسی راوی من،  
 مرا مشهور عالم کن سریعاً  
 اگر نسپاری ای راوی، به من گوش  
 رشیرت را بکن کلاً فراموش  
 مگر توی مجله قهطی ماست  
 در این نشریه هر کس طالب ماست  
 از این صغفه اگر فیری نینم  
 رو در صغفه ای دیگر نشینم»



تصویر سازی: سام سلماسی

● به نظر تون اگه به دبیر بگم تیر خوردم نتونستم تمرین حل کنم قبول می کنه یا باز هم باید بابابزرگم تصادف کنه؟





## بهر طویل

چنینش گفت راوی در نهایت:  
 «که ای بالابلند سرو قامت  
 در این دنیا اگر خوب و اگر بد  
 بیاید قصهٔ خود را رقم زد  
 تویی تصمیم‌گیر زندگانی‌ت  
 ثمر باید دهد باغ جوانی‌ت  
 چنین فرموده ما را حق سرمد  
 که انسان را به یز سعی اش نباشد<sup>۱</sup>  
 مگر یز با تلاش و عزم و کوشش  
 تو نام‌آور شدی در درس و ورزش؟  
 پو اسپک می‌زدی عین ریکاردو<sup>۲</sup>  
 نه من بودم، خودت بودی، خود تو!»  
 از استدلال راوی اندک اندک  
 کمی آرام شد آن سرو زیرک  
 به پایان آمد اظهار شکایت  
 رشید قصه داد آفر رضایت  
 سپس راوی ز جای خود به پا فاست  
 از انبار مجله نردبان فواست  
 به روی نردبان رفعت و قدر اخراشت  
 دو تا ماج از لپ آن سرو برداشت  
 رشید و راوی قصه دوباره

## حال در آرام

■ سعیر طلایی

فواص دیدم که یکی مثل خود بنده، ولی با شکمی کنده و ارزنده که انگار سفر کرده از آینده، به من گفت: که ای دوست رعنا و برارنده که چون فیل غذا می‌خوری و هست دو فک تو چنان فرخنده چنبنده، بیششید مزاعم شده‌ام، جان تو شرمند. بین این همه راه آمده‌ام از دل آینده، به‌ذنبال تو گشتم همه‌جا را و دو صد شکر که چوینده شود finally یابنده، تو را یافته‌ام بنده که خواهش کنم از خود (که تویی) بلکه به دارم برسد یا برسم یا برسی (وای چه پیچیده و پیچنده!) که این هیکل من کرده مرا پیش همه فیت و سرافکننده و فونم پر پربی شده و پاک نگرده به خدا با کمک پودر شوینده و می‌ترسم از آن روز که گیر پاچ کند قلبم و معکوس کشد دنده و یک‌دفعه شود قطع همین رابطهٔ بین فرستنده و گیرنده و الفاتمه و بسته شود دفتر و پرونده و من game over بازی دنیا شوم و ضایع و بازنده.

تو را جان خودت کم بکن از مصرف پربی و سس و این همه قند و شکر و روغن و پیپس و پفک و اغزیهٔ پرخطر و هرچه که این‌گونه شود مایهٔ افزایش قطر کمر و پربی فون و کید و دردر بیشتر و لذتش البته زیاد است؛ ولی کم بفور و کم بفر و فکر خودت باش که فردا نشوی مثل من فسته و زار و پکر و دربه‌در قسط عقب‌ماندهٔ ماشین زمان، البته از نوع ثیان، تا بشوم زود سوارش که در آرام سر از این فواص گردان، بلکه بگویم به تو از حال در آرام خودم و پربی فونم که چنین است و چنان و بشود عاقبت این‌ها همه‌اش چاپ در آن رشد جوان تا که بفوانند و بفزند به ریش من و این وضع فلان.

ادامه دارد.

۱. «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»: برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست (نجم، ۳۹).  
 ۲. ریکاردو لوکارلی، اسپر معروف و قدرتی تیم ملی والیبال برزیل.





## منظومه

### دهه هشتادریها

■ اثر طبع عباس احمدی دهه شصتی

اول منظومه به نام فردا  
 خالق عقل و فرد و ماسوا  
 سایه نشین کرمش آختاب  
 فیمه نشین علمش ماهتاب  
 از دم او ریشه روانه در رفت  
 بامه دران در دل یک سنگ سفت  
 اوست که در هنره خفته  
 این همه آوای فوش انداخته  
 روشنی عشق به جان داده است  
 «پاشنی دل به زبان» داده است  
 جز به قشنگی نزنر کلک او  
 جز به محبت نپرد پلک او  
 ابر که از فرده فروشان اوست  
 صاعقه از حلقه به گوشان اوست  
 از جبروتش شده پفش و دمر  
 روی زمین هیکل شیطان فر  
 الغرض از بعد ثنای فدای  
 زود تو قاموش نما وای فای  
 با تو ام ای شاخ گل ارغوان  
 گوش بره قصه نسل جوان  
 قصه تغییر و تحول بفوان  
 در وینات دهه هشتادریان

آی پسر، حرف مرا گوش کن  
 بعد دلت فواست فراموش کن  
 طبق اصولت بنما زندگی  
 تا برسی زود به بالندگی

بنده فردم یک دهه شصتی ام  
 تو اتومات استی و من دستی ام  
 دوره ما که دهه شصت بود  
 مثل ته کوچه بن بست بودا  
 بیشتر عمر و جوانی بر رفت  
 در صف نان و کره و گاز و نفت  
 گرچه کمی سوخته شد نسل ما  
 کم نشده زره ای از اصل ما  
 للأسف امروز مسلم شده  
 جمعیت نسل جوان کم شده  
 گشته اجاقی همه انگار، کور  
 یک دو عدد بچه و آن هم به زور  
 بچه تک، معرن غر می شود  
 تازه کمی لوس و نر می شود  
 عمه و فاله که شده منقرض  
 بچه تنهای شما، معترض

کیست که هم بازی ایشان شود  
 همدم طنازی ایشان شود  
 مونس او تبلت و گوشی شده  
 دوست هم انگار فروشی شده  
 آنبی و داداش شده کیمیا  
 نسل جوان رفته سوی قوقرا  
 قصه من این است که در این ستون  
 نقل کنم قصه هشتادیون  
 نسل پر آوازه آینده ساز  
 در هنر و علم، همه یکه تاز  
 نسل تلگرام و پی میل و سروش  
 نسل فغن، نسل زرنگ و چموش  
 فواهی اگر فوج کتی راز من  
 کن تو نگه بر ذهن باز من  
 شعر مرا حفظ کن از بیخ و بن  
 سوی تمام رفقا Send کن





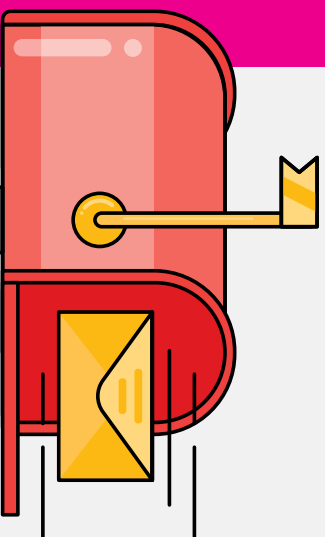




+ مجازی



این ماه، مطالب مفیدی از دوستان و نویسندگان آینده‌گان دریافت کردیم! اما متأسفانه به دلیل کمبود وقت، بخشید کمبود وقت برای برنامه‌های تلویزیونی بود، به دلیل کمبود جا، نمی‌توانیم همه‌شان را اینجا بیاوریم؛ آن‌هم در حالی که تا یک ذره خودمان را جمع‌وجور می‌کنیم، صفحه قبلی ته‌مانده مطالبش را می‌ریزد در صفحه ما و اگر یک کلمه اضافه بنویسیم، یکبار از مجله بیرون می‌زنیم. به همین دلیل لازم است بگوئیم خانم فاطمه کوزه‌گری، مطلب ۶۸۹ کلمه‌ای شما را که تقریباً اندازه کل جای این دو صفحه می‌شود، خواندیم و از آن لذت بردیم. خانم مریم مهدوی راد که شعر آبی‌تر از رؤیا را برایمان نوشتی، شعر شما را هم خواندیم و سپاسگزاریم. اما یکی از رسیده‌های خوب و به‌اندازه راه یعنی آن‌قدری که از مجله نژند بیرون، و گرنه ما کی باشیم که اندازه تعیین کنیم، در ادامه برایتان آورده‌ایم. از طرف راضیه رضایی، دانش‌آموز کلاس دهم ادبیات:



ظهر در کاسه آب  
 ترکی آینه‌ها را خوردیم  
 و به راه افتادیم  
 سوی کمیاب‌ترین چاشن برگی  
 سمت آن سار که بی‌نگاری  
 توشه خود کرده است  
 و همان سرو بلند  
 که درازای تنش  
 در درون آینه پیداست  
 لبیک... آیا آینه  
 آنچه بنماید تما، سرو است یا بیش و کم است؟  
 من ولی شک دارم  
 که در این آینه‌ها  
 صحبت هیچی ما، خیر از هر باشد  
 آری  
 چشم‌ها را باید شست  
 جور دیگر باید دید

# رسیده‌های مهر

زها فریبا

نظراتتان را برای ما پیامک کنید:

۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹

مجله که در کل به شما تعلق دارد؛ اما این بخش، دیگر ششور به شما تعلق داشتن را آورده و یک‌بار هر چه شما برای ما بفرستید می‌خوانم، پاسخ می‌دهم و چاپ می‌کند. شاید برایتان سؤال پیش بیاید که چرا بفرستید؟ این قدر راه ارتباطی داریم که بگو و نپرس؛ این از ایمیلان: [javan@roshmag.ir](mailto:javan@roshmag.ir)، این از سامانه پیامکی‌مان: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹، این هم از کانالمان در شبکه‌های اجتماعی: @Roshd که آنجا هم برایتان کلی مطلب به‌روز و دست‌اول، نظرسنجی، مسابقه و... می‌گذاریم. با طرح پیشنهادها و حرف‌ها و درددل‌هایتان، هم خودتان سبک می‌شوید، هم به ما کمک می‌کنید که بهتر شویم.

پیامک

می‌خواستیم بگم آیا ما مدارس عالی حق دادن کنکور رو نداریم که تو مدرسه کم پیش توجه می‌شه و معلم‌ها چیز اضافی نمی‌کن؟!

این اثر زیبا را هم میشناسی؟ فرستاده است که فیل رسیدها و کالاها را به هندوستان برده



ما رنگ ردیم از سازمان سخنش پرسیدیم. گفتند شما هم حق کنکور دادن دارید؛ اما کنکور که همش از کتاب درسی است! حالا ما زیر چشمی، چشمکی به دبیرانمان می‌زنیم که اگر وقت شد، یک چیزهایی هم اضافه بگویند.

می‌خوام نویسنده بشوم. شعر می‌نویسم. از پرندۀ خوش‌آواز من، هر کی شعرهامو خوانده خیلی تعریف کرده. اما هیچ‌کس استعدادم را کشف نکرده. مرا نادیده می‌گیرند؛ چی کار کنم؟

صد بار گفتیم، هزار بار دیگر هم می‌گوئیم. شعرهاتمان را فرستید اینجا. ما که از پرندگان خوش‌آواز کمتر نیستیم.

سلام.

۱. بابت شعرهاتون ممنونم؛ ۲. مطالب پر حجم ننویسید؛ ۳. فونت مطالب رو بزرگ‌تر کنید؛ ۴. مطالب غیر مفید نگذارید. با تشکر.

۱. علیک سلام؛ ۲. اینجا که پر حجم ننویسیم، در شبکه‌های مجازی هم که بیشتر از دو خط مطلب، خوانده نمی‌شود. پس چگونه سرنه مطالعه‌کشور را افزایش بدهیم؛ ۳. این خوب است؟ (با فونت بزرگ‌تر)؛ ۴. خب یکبار به بگو مجله چاپ نکنیم دیگر، چرا این‌قدر سختش می‌کنی.



سال گذشته یک نظرسنجی اینترنتی در فضای مجازی انجام دادیم و از شما خواستیم در مورد بخشهای مختلف مجله نظر دهید. هر بخش از مجله را چطور ارزیابی میکنید؟ خوب؟ متوسط؟ ضعیف؟ یا اصلاً آن را نمی‌خوانید؟ خلاصه نتیجه به شرح زیر است. شرکتکنندگان در این نظرسنجی از شهرهای مختلفی بودند و ادعا میکردند بیش از نصف صفحات مجله را می‌خوانند:



## تقویم مهر ماه ۱۳۹۷ زهرا صالحی زاده

### هفته اول مهر، آغاز هفته دفاع مقدس.

در روزهای ابتدایی جنگ، عراق برای تصرف خوزستان، از محورهای شلمچه، طلائی، تنگه چذابه و دزفول وارد خاک ایران شد. بعد از اینکه شهرهای سوسنگرد و خرمشهر اشغال شد، عراقی‌ها به سرعت نام این شهرها و تعدادی شهر دیگر را که می‌خواستند تصرف کنند، به نام‌های قدیمی آن که عربی است، برگرداندند: آبادان به عبادان، سوسنگرد به خفاجیه، خرمشهر به محمره، اهواز به الاحواز و خوزستان به عربستان؛ یعنی این شهرها دیگر جزئی از خاک عراق هستند که کشوری عرب است. گرچه زمان ثابت کرد که این اقدام فقط رویابافی بوده است

### ۲۶ مهر، روز تربیت بدنی و ورزش.

ایران قدیم، بازی و ورزش تا حد زیادی به هم آمیخته بودند؛ مثلاً چوگان هم برای سرگرمی و هم برای آموزش دادن اسب‌ها و آزمایش توان آن‌ها برای نبرد بود. شاردن فرانسوی که در عصر صفوی به ایران سفر کرده بود، نوشته است که جوانان ایرانی «بازی‌های مهم را ورزش و بازی‌های غیرمهم و بچگانه را به‌طور اعم بازی می‌نامند.» آیا با این تعریف موافقید؟ به نظر شما در دنیای امروز، ورزش و بازی آمیخته‌اند یا تفکیک شده؟

نابینایی را تجربه کرده‌اند. از این افراد، برخی مثل هلن کلر از دوران کودکی و برخی مثل کمال‌الملک در پیری بینایی خود را از دست داده‌اند؛ اما این مسئله، هرگز باعث ناامیدی آن‌ها نشد و نامشان برای همیشه در تاریخ به ثبت رسید.

### ۱ مهر، بازگشایی مدارس. سال نوی تحصیلی

مبارک. اگر از دوستان مدرسه هستید یا اگر مدرسه را دوست ندارید، این چند خط تقدیم شما. شاید به خاطر این همه زحمت و جان‌فشانی، مدرسه را بیشتر دوست داشته باشید: مرا دوست، بی‌دست و پا خواسته است پسندم همان را که او خواسته است. این بیت را میرزاحسن رشیدی سروده است. کسی که اولین دبستان ایران را به شیوه جدید در تبریز ساخت. با ساخت این مدرسه، مکتب‌دارها و مخالفان دیگری که وجود مدرسه به نفعشان نبود، به جان او و دانش‌آموزانش افتادند و مدرسه را هم خراب کردند. رشیدی مجبور شد هفت بار دیگر مدرسه‌اش را در مناطق مختلف تبریز بسازد، تا مخالفان بالاخره آن را بپذیرند. در یکی از دفعاتی که دشمنان مدرسه رشیدی را کتک زدند، یک دست و یک پای او آسیب جدی دید. این شعر نتیجه آن اتفاقات است.

### ۲۰ مهر، روز حافظ. دیوان حافظ جزو معروف‌ترین

کتاب‌هاست و در هر خانه‌ای پیدا می‌شود. اما جالب است بدانید مجموعه‌ای که در دست ماست، در زمان حیات حافظ جمع‌آوری نشده است. چون حافظ می‌ترسید مخالفان به غزلیات او خرده بگیرند و اذیتش کنند. گردآورنده نسخه فعلی اشعار حافظ دوست و هم‌درشش، محمد گل‌اندام، بود که بعد از مرگ شاعر، دیوان او را آماده کرد.

### ۲۳ مهر، روز عصای سفید. هلن کلر نویسنده

آمریکایی، هومر نویسنده یونانی ایلپاد و ادیسه، لوئیس بریل مخترع خط بریل، خورخه لوئیس بورخس نویسنده آرژانتینی و حتی کمال‌الملک نقاش مشهور ایرانی افراد مشهوری هستند که



محمد علی بهمنی

از آنجا که کاخ چهارستون در اصفهان محل پذیرایی از مهمانان خارجی بوده، دیوارهای آن عرصه‌ای برای به رخ کشیدن شکوه و قدرت حکومت صفوی شد. نقاش ایرانی در این قاب، نبرد «اسرو» و رویارویی سپاه صفوی و ازبکان را در ابتدای سده دهم به تصویر کشیده است تا درس عبرتی باشد برای بدبختان.



# نگاره‌ای از کاخ چهارستون

● سپاهیان ازبک که اینچنین تیرشان را به سوی قزلباشان صفوی نشاند، رفته‌اند، سودای تصویر خراسان بزرگ را در سر داشتند، اما تیرشان به سنگ خورد و شکست سختی از سپاهیان قزلباش خوردند. ازبکان خود را از نسل چنگیز، خان مغول می‌دانستند.

● نبرد مرو با بان کار شیبک خان ازبک بود البته نه دقیقاً به این شکل که نقاش صفوی تصویر کرده است. او در یکی از خرابه‌های اطراف مرو، زیر دست و پای سپاهیان و حشمت‌زاده‌اش خفته شد. نه این چنین ترحم برانگیز و با ضربیه‌ی شمشیر شاه اسماعیل صفوی. شاه صفوی در این تصویر تنها ۳۲ سال دارد.

● حکومت صفویان با نضربات شمشیر همین قزلباشان سرکار آمد. اسرای قزلباش که با سپه‌شاهی سفید و ارغوانی رنگشان شناخته می‌شدند در آزای و قادریشان به خاندان صفوی به بالابرتین درجات سپاه رسیدند. سپه‌شاهی آنها ۱۲ خطبه به نشانهٔ دبستگی‌شان به ۱۲ امام شیعه داشت.





رشد جوان در شبکه های اجتماعی



@iRoshd